

جوانان کمونیست ۱۵۲

نشریه سازمان جوانان کمونیست

www.jawanan.org

سردبیر: مصطفی صابر

۶ مرداد ۱۳۸۳

۲۷ ژوئیه ۲۰۰۴

سه شنبه ها منتشر میشود

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان
است.
منصور حکمت



جلوی اوباش اسلام را بگیریم!

اوباشان اسلامی در
شاهروید بر بدن زنان و دختران
تیغ کشیدند

یک هفته پس از ۱۸ تیر جلسه ای در فرمانداری شهر شاهروید برای مقابله با بدحجابی برگزار شد که به دنبال این جلسه تعداد زیادی از نیروهای بسیجی و انصار حزب الله با کشیدن تیغ به باسن دخترانی که ماتو تنگ و کوتاه پوشیده بودند یکبار دیگر وحشیگری اسلامی را به نمایش گذاشتند. بر اساس خبرهای رسیده به سازمان جوانان کمونیست تاکنون ده زن و دختر جوان به این ترتیب مورد حمله قرار گرفته و مجروح شده و راهی بیمارستان شده اند. این کار اوباشان اسلامی مورد نفرت جوانان و مردم قرار گرفته است.

با اینکار میخواهند رعب و وحشت را به جامعه تحمیل کنند، میخواهند نشان دهند که میتوانند سرکوب کنند و مردم را عقب بنشانند. هر تعرض و دست درازی به حقوق اولیه مردم از سوی نیروهای اسلامی باید جواب محکمی از سوی جوانان بگیرد.

جوانان آزادیخواه شاهروید!

اجازه ندهیم محلات و خیابانهای شهر به دست نیروهای اسلامی بیافتد، نباید این وحشیگری اسلامی را بی پاسخ بگذاریم، به صورت دستجمعی و متحد باید آنها را فراری داد. تک تک حزب الهی ها را باید شناسایی و گوشمالی داد. بازار و میدان اصلی شهر باید مملو از حضور دختران و پسران با لباسها و آرایش شاد و رنگارنگ باشد و هر تعرض به یک جوان باید با اعتراض همگی مان رویرو شود.

سازمان جوانان کمونیست
۲۹ تیر ۱۳۸۳



علیه اعدام
امید حدابخشی

ما این بندها را باز میکنیم!

مصطفی صابر

در پس حزب الله چرخانی!

زور خود را به رخ میکشد. همه میدانند که این رژیم رفتنی است. همه میدانند که تحولات جدی در ایران در پیش است.

بوزروازی بشیوه خاص خویش، خود را برای این تحولات آماده میکند. پرونده زهرا کاظمی مورد توجه میلیبای جهانی قرار گرفته است و صحبت از احاله آن به دادگاه بین المللی لاهه است. فشار به جمهوری اسلامی حول پرونده انتهی کماکان ادامه دارد. دو سناتور آمریکایی طرحی برای کمک به اپوزیسیون ایران (بخوانید اپوزیسیون بوزروایی) جهت سرنگونی رژیم اسلامی به کتکره میبرند. وزیر دفاع دولت جدید عراق میگوید بزرگترین دشمن شان جمهوری اسلامی است و میگوید رژیم اسلامی برخی مناطق مرزی را اشغال کرده است. مجاهدین خلق موقعیت «تحت حفاظت» از آمریکا دریافت میدارند. اینها البته منتهاست که طرفدار رفراوند شده اند و کمی از آن چارقد و چاقچور غلیظ اسلامی کم کرده اند تا شاید با تحولات جدید همخوانی پیدا کنند. حزب دمکرات کردستان شعار خودمختاری را رها میکند و به فدرالیسم روی می آورد و علنا آرزویش را اعلام میکند که شاید یک وقتی مانند برادران ناسیونالیستش در آنسوی مرز مورد توجه آمریکا قرار گیرد. بی بی سی کنفرانس گروههای قومی برگزار میکند و علاوه بر اصلاح طلبان که همیشه

ظاهرا ۱۸ تیر را رژیم موفقیت آمیز پشت سر گذراند. اما همه میدانند اینطور نیست. حتی امام جمعه ها و سردارهای رژیم اسلامی چندان موفق به رجزخوانی معمول بعد از اینگونه «پیروزی» ها نشدند. یک دلیل آن اینست که خیابانها هنوز پر از پلیس رسمی و لباس شخصی است. حزب الله اسید پاشی و تیغ کشی علیه زنان را در دستور گذاشته است. هر جنبه ای برای رژیم خطرناک و یک تهدید است. اینهمه به مردم نشان میدهد که اتفاقا رژیم اسلامی چقدر از موقعیت خود بیمناک است و احساس ناامنی میکند. رژیم همانقدر نگران و هراسان است که قبل از ۱۸ تیر بود.

صفحه دیگر اوضاع ایران چیزهای دیگری میگوید. پرستاران اعلام کرده اند که در ۱۴ مرداد اجتماع خواهد کرد. معلمان جنب و جوش هایی داشتند. روزنامه نگاران جوان اجتماع و تحصن داشتند و بعنوان اعتراض به اختناق دست های خود را بستند. (عکس فوق) کارگران همچنان به اعتصابات خود ادامه میدهند. رژیم خیابان را به زور سرنیزه فرق کرده است. اما همه میدانند در خانه ها و محله ها در مدرسه و کارخانه و اداره جایی ندارد. دقیقا چون از کارخانه و محله و اداره بیمناک است در خیابان

قتل و جنایت یا اعدام چیز تازه ای در این حکومت نیست و روزمره به اینکار مشغول هستند، لحظه به لحظه عمر این رژیم به قیمت جان هزاران انسان سپری میشود. کسانی که به دلیل ایمن نبودن جاده ها و استاندارد نبودن وسایل نقلیه جان خود را از دست میدهند و یا به دلیل نداشتن جای مناسب برای شنا در دریاها خفه میشوند و یا کسانی که بخاطر گرانی خدمات پزشکی گوشه خانه هاشان جان میدهند و یا قربانیان دیگر ناهنجاریهای اجتماعی، همگی حاصل پابرجا بودن این حکومت است. اما اعدام یکی از ستونهای نگهدارنده جمهوری اسلامی است و این رژیم در تاریخ نکبت بارش به کرات به این ستون تکیه زده است و جان انسانهای زیادی را نیز به این شکل گرفته است. اعدام در ایران اهرم اجرای احکام اسلامی است. جمهوری اسلامی با این حکم نشان میدهد که علیرغم رفتار غیر اسلامی مردم و به خصوص جوانان در ایران هنوز قدرت به اجرا گذاشتن یکی از اصلی وحشیانه ترین و یکی از اصلی ترین احکام اسلامی یعنی اعدام را داراست و همیشه هم جوانان قربانی آن بوده اند. میانگین سنی محکومین این حکم ۲۳ سال است. و فقط در سه ماه گذشته ۷۰ نفر اعدام شده اند. جوانانی که در نابسامانیهای جامعه تحت حاکمیت این جانوران اسلامی رشد کردند و تمام عمرشان تباہ شده بخاطر وجود همان

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

با وجود این، این حزب من است!

از lenivtsin ایران

۱) ضروری است پیش از هر چیز بازم یادآوری کنم که من نه جبر باورم و نه اساسا قصد دفاع از آن را داشتم. (اشاره به جواب به نوشته ایشان در ۱۴۹) صرفا خواستم به فرار گرفتن در جایگاه یک دترمینیست (جبرگرا) مسائلی را که به ذهنم میرسید مطرح سازم و جواب بگیرم. انطور که انتظار داشتم نقدتان بر دترمینیسم، جوابی شیوا و کامل بود و ابهامات بسیاری را از ذهن من برطرف کرد. اکنون بجا است که قطعه درخشانی از گورگا لوچاک را در این باره نقل کنم:

(لنین به درستی بسیار خاطر نشان کرد که وضعیتی وجود ندارد که به طور در خود و برای خود راه خروجی داشته باشد. سرمایه داری در هر وضعیتی که قرار گیرد، همیشه امکان راه حل های (صرفا اقتصادی) را پیدا میکند. فقط باید پرسید که این راه حل ها پس از خروج از دنیای نظری محض اقتصادی و ورود به واقعیت مبارزه طبقاتی، در آنجا نیز تحقق پذیر و عملی اند یا نه؟ بنا بر این برای سرمایه داری راههای خروج از بحران بطور درخورد و برای خود تصور پذیر هستند، اما عملی شدن آنها به پروتاریا بستگی دارد. پروتاریا - فعالیت پروتاریا - راه سرمایه داری را برای حل بحران می بندد. البته این واقعیت که پروتاریا در حال حاضر چنین قدرتی را در دست دارد، یکی از پیامدهای (قوانین طبیعی) حاکم بر فرایند اقتصادی است. اما این قوانین فقط خود بحران را تعیین میکنند و گستره و ظرفی به آن میبخشد که توسعه (صلح آمیز) سرمایه داری را ناممکن میسازد. در هر حال اگر این قوانین بی هیچ مانعی (در چهارچوب سرمایه داری) گسترش میافتند، نه به سقوط کامل سرمایه داری و گذار آن سوسیالیسم، بلکه به دوران طولانی از بحران ها، جنگ های داخلی و جنگ های امپریالیستی در سطحی همواره گسترده تر (به ناپودی متقابل طبقات پیکارگر)) و به توحشی جدید می انجامیند... این قدرت پروتاریا پیامدهای مجموعه های قوانین اقتصادی عینی است. اما تبدیل این قدرت ممکن به واقعیت... دیگر خود به خود و تقدیر باورانه با این مجموعه قوانین تعیین نمی شوند.)

۲) شما همچنان مصراانه تروتسکیسم را به دترمینیسم وصل میکنید. حتما باز هم از من ایراد خواهید گرفت که چرا جمله خارج از متن نقل میکنم. (برای من ممکن نیست که همه متن را در این نوشته کوتاه جای دهم!!) اما گمان میکنم که این نقل قول از تروتسکی چندان نیازی به شرح و تفسیر نداشته باشد. (آرا با نوشته لوچاک مقایسه کنید):

(هنوز هیچ تنگنایی وجود نداشته که طبقه سرمایه دار نکوشیده باشد از آن بیرون آید. این که در این رهگزار کامیاب

خواهد شد یا نه، چندان به عمل های اقتصادی بستگی ندارد و بیشتر به توازن نیروهای سیاسی بستگی دارد و میتواند از کیفیت رهبری کمونیستی در این و آن جهت تاثیر عمده ای بپذیرد.) شما از این هم فراتر میروید و مکررا تروتسکیسم را یکی از شاخه های ((کمونیسم بورژوازی)) معرفی میکنید. مثلا در مقدمه ثان در سخنرانی حکمت شماره ۱۴۵ مینویسد: ((حکمت) تشخیص داد که جریاناتی مثل کمونیسم روسی، ماترونیسم، تروتسکیسم و غیره فقط انحراف در مارکسیسم و صرفا تجدید نظر در آن نیستند، بلکه جنبش های طبقات دیگر هستند که زیر لوای مارکسیسم حرفشان را میزنند. جنبش های غیر کارگری و بورژوازی هستند که خودشان را کمونیست میدانند.)) البته نیاز نبود که حکمت فقط ((تشخیص دهد)) که ماترونیسم ((جنبش طبقه دیگر)) است! اما لطفا برای من توضیح دهید که کدام ((طبقه دیگر)) یا کدام بخش از بورژوازی مناقش را در تروتسکیسم جستجو میکند؟ رنجی که تروتسکی در راه آرمان طبقه کارگر متحمل گردید، هزاران بار بیشتر از رنج ها و سختی های لنین و هر انقلابی دیگری بوده است. چه او گلسته از زحمتی که برای پیروزی انقلاب کشید، ناگزیر بود تا در شرایط دشورا و غیر انسانی تبعید، همزمان در ۲ جبهه به نبرد نابرابر بپردازد: استالینسم و کاپیتالیسم. عظمت کار تروتسکی به ویژه زمانی آشکار میشود که سرنوشت مبارزاتی دیگر چون کامنوف، زینوویف، پیاتاکوف ... را به یاد آوریم که با چه سختی در برابر استالین زانو زدند و با چه تحقیری اعدام شدند! نقد تروتسکی بر استالینسم همه جانبه، رادیکال و واقع گرا است. او به لزوم ((انقلاب درونی)) در شوروی تاکید میکند. تحلیل داهیانه اش از اوضاع آلمان پیش از جنگ و پیش از بیانیه او مبنی بر اجتناب بایئوری جنگ آلمان هیلتری و شوروی نمونه ایی از نبوغ سیاسی و تسلط کامل او بر مارکسیسم کلاسیک بود.

۳) به نظر میرسد که در مورد کشورهای عقب مانده ای چون روسیه، سرمایه داری دولتی به عنوان پلی میان نظام کهن و سوسیالیسم ضروری باشد. لنین میگوید: ((ما نظامی داریم که از مسیر سرمایه داری خارج شده، اما هنوز شکل تازه ای در پیش نگرفته، زیرا دولتتان را نه بورژوازی بلکه پروتاریا رهبری میکند و شکلی که این سرمایه داری دولتی به خود خواهد گرفت به ما، به حزب کمونیست و به طبقه کارگر بستگی دارد.)) بنابر این انتظار اینکه فردای پیروزی انقلابی سوسیالیسم با تمام ویژگی هایش به لغو کار مزدی به اشتراک سازی کامل به رفع تمایز کار بدی و فکری و... مستقر شود، کاملا غیر واقع بینانه است. شما میگویید: ((راه حل بورژوازی تحول اقتصاد روسیه .. لازمه اش همان بگیر و ببند و سرکوب بود.)) پیش از هرچیز از شما میخواهم توضیح دهید که چگونه صنعتی

شدن و استبداد و وحشیگری لازم و ملزوم یک دیگرند؟! به عنوان نمونه برنامه اشتراکی ساختن کشاورزی (که لابد شما آن را راه حل بورژوازی پیشرفته میدانند!) میتوانست و می بایست بسیار آراستتر و عاقلانه تر باشد. آنگونه که تروتسکی میگفت باید با در اختیار دادن امکانات دولتی به کالخور ها دهقانان را تشویق به اشتراک سازی نمود. صنعتی شدن نیاز حیاتی هر کشور عقب مانده است که گام در راه سوسیالیسم میگنارد. به ویژه شوروی، دست کم به این دلیل که طبقه کارگر صنعتی روسه در ابتدای انقلاب تنها ۳ درصد جامعه را تشکیل میداد و این البته برای حکومتی که تکیه بر طبقه کارگر دارد مطلوب نیست. در چنین شرایطی حکومت انقلابی ناگزیر است با عقب نشینی های گسترده، تن به خواست های دهقانانی دهد که اکثریت جامعه را تشکیل میدادند، خواسته هایی که الزاما سوسیالیستی نیستند. (و اینجا فریاد خشک اندیشان به هوا میروند که با اجرای خواسته ها به سوسیالیسم خیانت میشود!) برنامه نپ لنین بهترین شاهد این ادعا است. البته باید تذکر داد که شکل وحشیانه صنعتی شدن و اشتراک سازی در نهایت به عدم تعادل گسترده بین شهر و روستا، قحطی، سرخوردگی طبقه کارگر و ... می انجامد.

۴) توجه به این نکته ضروری است که هر دولت کارگری خصلت دوگانه دارد: تا آنجا که مربوط به اجتماعی سازی ابزار تولید است سوسیالیستی، و تا آن قسمت که مربوط به توزیع نابرابر کالا در این جامعه است، بورژوازی است. کشاکش میان این دو قطب جاودانه نخواهد ماند و سرانجام یکی بر دیگری چیره خواهد شد. حفظ حقوق و دستمزد برای بسیاری از حکومت های انقلابی (از جمله شوروی) ضروری است، چرا که تولید جامعه اساسا به آن مقدار نرسیده که «هرکس به اندازه نیازش» پاداش گیرد. نتیجه مستقیم این امر رشد دیوان سالاری است. اما قرار دادن دیوان سالاری در جایگاه نوعی سرمایه دار و به این معنی از حکومت انقلابی به عنوان سرمایه داری دولتی یاد کردن خطاست. به این دلیل که دیوان سالاری فاقد همگرایی اجتماعی یک طبقه است. بر خلاف طبقات استشارگر، دیوان سالاری در جایگاهی نیست که بتواند در وسایل تولید به نحوی تسلط یابد که کار دیگران را از آن خود کند. گرچه پست های مدیریتی در حرم شخصی خود پندارد. از این امر نباید نتیجه خود گرفت که دیوان سالاری گرایش به در دست گرفتن ابزار تولید ندارد. تروتسکی چنین میگوید: ((شاید ایراد بگیرند که برای دیوان سالاری بزرگ، اگر درآمدی که لازم دارد تامین گردد، فرقی نمی کند که شکل مالکیت چه باشد. اما در این استدلال نه تنها توجه نمی شود که حقوق دیوان سالار چه قدر نامطمئن است، بلکه سرنوشت نوادگان او هم نامعلوم است. اما حق وراثت از حق مالکیت تفکیک

پذیر نیست... پیروزی دیوان سالاری در این میدان تعیین کننده، به این معنی خواهد بود که به طبقه جدید مبدل گردیده است.))

و سرانجام پایان قرن بیستم تحقق پیشگویی خردمندانه تروتسکی است. دیوان سالاری شوروی به سرمایه داری روسی تبدیل شد!

۵) برنامه ای که شما برای استقرار و استمرار حکومت سوسیالیستی در کشور جهانسومی ارائه میدهند بسیار تخیلی و آسمانی است! شما «استراتژی مبتنی بر پیروزی یتان» را با این واژه ها توصیف میکنید: «باز بودن، برقراری وسیعترین رابطه با جهان و جلب حمایت کارگران و مردم جهان». حتی اگر اشتباه نکرده باشم منصور حکمت صحبت از این میکند که باید درهای کشور را گشود، حتی به جاسوسان اجازه جاسوسی داد و اساسا پلیس مخفی را برچید. این حرفها بیشتر به جوک گفتن شبیه است تا «استراتژی مبتنی بر پیروزی»!! در واقع با این استراتژی (که مضم دارم هرگاه قدرت را در دست گرفتید با لیخند آزا کنار میگذارید!) انقلاب را دو دستی تقدیم دشمنانش میکنید. به راستی تصور میکنید سرمایه داری تا این حد احمق، ساده لوح و عاجز است که به خاطر اینکه شما درهای کشور را گشوده اید، از منافع عظیم خود چشم پوشد یا خطرات یک حکومت انقلابی را نادیده بگیرد؟ شاید شما چشم امید به حمایت توده های جهان دارید، اما سرمایه داری جهانی دست کم در عراق و افغانستان به گستاخی بی سابقه ای نشان داد که چقدر راحت میتواند حتی دموکراسی پوشالی و دروغین خود را در راه مطامع اش لگد مال کند.

چنین جامعه ای باز و آزاد که توصیف کرده اید، اگر هم بتوانیم آزا باور کنیم، هرگز نمی تواند خصلت انقلابی داشته باشد. در واقع بی معنی است که تصور کنیم جامعه انقلابی میتواند تا این حد دموکراتیک باشد. حکومت کارگری که خود را اترنایسوال و متعهد میداند، ناگزیر از حفظ شرایطی انقلابی و در نتیجه محدود کردن آزادی است و این البته طبیعی است. چرا که حکومت انقلابی مجبور است به نردی تمام عیار در داخل و خارج بپردازد. دیکتاتوری پروتاریا به رغم تمام خصلت های دموکراتیکش به هر حال دیکتاتوری است و بیان تناقض آمیز شما از آزادی در جامعه انقلابی نه یک راه حل مارکسیستی که صرفا ترفندی برای جلب نظر توده هاست!

۶) گفتید: ((معلوم نیست لنین که استالین بیرون میدهد... کبیر بودنش کجاست؟)) باید بگویم که من مثل خیلی از رفقا به بیماری کیش شخصیت مبتلا نیستم که از انسانی که آن را (کبیر) میدانم، انتقاد نکنم. (متاسفانه اینجا هم کیش شخصیت مانند غده سرطانی روز به روز گسترش بیشتری می یابد، در واقع یکی از ویژگی های ممتاز لنین نفرت همیشگی او از کیش شخصیت بود، او بود که نگرانی خود را از این امر بیان کرد که انقلابیون بزرگ را «به شمایل های بی آزار مبدل کردند و در ردیف قبیسان قرار دادند.» پس من

از صفحه ۱

علیه اعدام

نابسامانیها محکوم به مرگ میشوند.

مستقیم ترین راه حذف اعدام از چهره جامعه، سرنگونی جمهوری اسلامی است. اما در حال حاضر فعالین سازمان جوانان باید ممنوعیت حکم اعدام را به خواست مردم تبدیل کنند. مثل هر خواسته بحق دیگر باید بر سرش بحث کرد، قانع کرد و متحد کرد. افکار عمومی جهان به شدت بر علیه اعدام است باید هر خبری در مورد اعدام را به سازمان جوانان رساند تا به گوش جهانیان و سازمانهای حقوق بشر برسایم.

این حق را برای خودم قائل ام که حتی از خود مارکس و انگلس هم اگر ایرادی به نظم رسید انتقاد کنم. درستی و نادرستی این نقد ها بحث دیگری است. لذا من نه با شما و نه با هیچکس دیگر دست کم بر سر این مسائل تعارف نکردم!

۷) خود انگیکختگی سازش ناپذیر که شما مدعی هستیید کارگران ۲۰۰ سال است به آن رسیده اند برآستی کجاست؟ پاسخ میدهم: «به هزاران اعتصابی که در سراسر جهان صورت میگردد نگاه کنید.» کدام اعتصاب ها؟ اعتصاب هایی که خواسته شان صرفا چند درصد افزایش دستمزد است؟ و تازه همین هم در اکثر کشورهای بزرگ با کمی چانه زدن اتحادیه ها با کارفرما تمام میشود؟ در همان اروپا، جایی که شما هستیید، چند درصد کارگران افق فرا سرمایه داری دارند؟ اینجا هم وضع آنگونه که میندارید نیست. کارگر کرسنه ایرانی را هم اگر مواجش را آخر ماه بدهند و اندکی شرایط زیست اش را انسانی تر کنند، ساکت میشوند. این حقیقتی انکار ناپذیر است که او از رژیم اسلامی متنفر است، اما در عین حال به دنبال مطالبات سیاسی نیست. پرچم مبارزه سیاسی اینک در دست دانشجویان است، آنها هم به این شکل غم انگیز که می بینیم! برای نمونه به ۱۸ تیر امسال بنگرید، رکود و سکونی بی سابقه همه جا را فرا گرفته بود. هیچ حرکتی در خور توجه دیده نشد. شاید بگویید تدبیر رژیم مانع قیامی گسترده چون گذشته شد. اما مگر همین تدبیر با همین کیفیت در سالهای قبل وجود نداشت؟ منظوم این نیست که بگویم هر کارگر باید فیلسوف شود تا انقلابی سوسیالیستی تحقق پذیرد. اما الزامی است که افق فرا سرمایه داری در برابر دیدگان طبقه کارگر وجود داشته باشد و تا وقتی این افق شکل نگیرد هر حرکتی نافرجام خواهد ماند. من بر خلاف شما فکر میکنم که کارگران امروز به آن خودانگیکختگی سازش ناپذیر دست نیافته اند. حرکت های هیستریک و عصبی ناشی از گرسنگی آنها را نباید حمل بر آگاهی کرد.

۸) شما از یک سو شعور و آگاهی لازم برای عمل انقلابی را برای کارگران امروز قائل هستیید و از سوی دیگر

محتوای اقتصادی سوسیالیسم و چند کلمه در باره انقلاب کارگری در ایران

مصطفی صابر

دوست عزیز! lenivtsin

برای من هم جالب و شورانگیز است که شما با وجود اختلافات، حزب کمونیست کارگری را مل خودتان میدانید. من تردیدی ندارم که این حزب مل شما نیز هست و منم مثل شما به این حزب افتخار میکنم. در عین حال تردیدی ندارم که این حزب وظایف عظیم و دشوار در پیش رو دارد و صحبت کردن و هم نظر کردن طیفی از کمونیستهای جوان ایران در مورد این وظایف یک کار اصلی این نشریه است. پس اجازه بدهید صریح و بی تحریف به نکات شما و ذر واقع به اختلافات مان بپردازم.

چند نکته مقدماتی

– نقلی که از لوکاچ آورده اید در مجموع مضمون درستی دارد. (دقت کنید راجع به خود لوکاچ صحبت نمی کنم!) فقط متذکر میشوم که مارکس روشنتر از هر کسی نشان میدهد که چطور بحران های سرمایه داری در عین حال مکانیسم های رفع بحران را با خودش دارند. سرمایه داری با بحران و به خودی خود از بین نمی رود. لازم است تا «کورکنان» آن خود را متشکل کنند و در قلم اول قدرت سیاسی را به دست آورند و کام به کام سرمایه داری را نابود کنند. اگر قرار بود بحران کار سرمایه داری را یکسره کند که دیگر مانیفست لازم نبود! پهر حال اگر مایل باشید در مورد تئوری مارکسیستی بحران های اقتصادی سرمایه داری مطالعه دقیقی بکنید، حتما به نوشته ای از حکمت با نام «تژهای در باره تئوری مارکسیستی بحران» یا اسمی شبیه این در سایت بنیاد حکمت رجوع کنید.

– نقل شما از ترتسکی بنظر من نیز درمینیستی نیست. اما بازم میگویم نمی شود از روی یک نقل در مورد کسی قضاوت کرد و شما هم نکات زیادی را در مورد ترتسکی مطرح کرده اید که خوب است به همه آنها بپردازیم و بعد قضاوت کنیم. در اینکه ترتسکی به قول شما رنج و زحمت زیادی برد، شکی نیست. بنظر من او از برجسته ترین رهبران انقلاب اکبر است و بعنوان یک مارکسیست و یک انسان انقلابی و شریف (تا آنجا که میدانم) برای او احترام قائم. ولی این موضوع بحث ما نیست. (بخصوص برای کسانی که به کیش شخصیت اعتقاد ندارند!) بحث بر سر نظرات و

از صفحه ۶

با وجود این

سپردن کار به دست ایشان را «اورونگی مالمخولیایی و دوین احقانه در قفای توده ها» میخوانید. میگویید: «بیچاره پرولتاریا که چیزی کم نیاورده است. اگر کسی جایی کم آورده اتفاقا همان رهبران بوده اند. نگران خود انگیزختگی و سازش ناپذیری او نباشید. این ها را او هر روز

تمایلات سیاسی و جایگاه تاریخی آدمها است. روزگاری لنین و ترتسکی و استالین در حزب بلشویک بودند و برای امور بسیار مهمی زحمت میکشیدند و همه آنها نیز شلیدا مورد احترام مردم و کارگران بودند. ما امروز میتوانیم نشان دهیم که برای مثال لنین بروشنی انقلاب و طبقه کارگر و سوسیالیسم را نمایندگی میکرد. استالین به نمایندند ناسیونالیسم روسی و رشد صنعتی روسیه تبدیل شد. ترتسکی منقد دمکراتیک او از کار درآمد. اساسا چیزی فراتر از رشد صنعتی روسیه نگفت و انتقاداتی به بورکراسی و خصلت سروکیرگانه رشد صنعتی استالینی (یا توسعه سرمایه داری دولتی) داشت. من فکر میکنم ترورتسکیسم عمیقا به تکامل گرای و جبرگرایی صنعتی متکی است. پایین تر اشاره میکنم و خواهم کوشید نشان دهم که چنین دیدگاهی مصداق آنچه چیزی است که ما کمونیسم بورژوازی نام گذارده ایم. – در مورد «با ما تعارف نکنید» نیز منظور من این نبود که از «لنین کبیر» انتقاد نکنید. (من پسوند کبیر را ترجیح میدهم استفاده نکنم. لنین، لنین بود.) منظرم این بود که اگر قرار است از لنین استالین حاصل بشود دیگر باید به خود لنین هم شک کرد. دیگر معلوم نیست «کبیر» بودن آن (که نشانه تایید است) در چیست؟ بعلاوه، حتما این تبلیغات ضد کمونیستی را شنیده اید که میگوبند استالین ادامه دهنده راه لنین بود و لنین هم ادامه دهنده مارکس. خیلی راحت آن جنایاتی که با سرکوب انقلاب ما در روسیه و استقرار سرمایه داری در آنجا مرتکب شدند را به ما می بندند.

– نکات متفرقه بیشتری هست که بخاطر طولانی شدن مطلب از آن میگذرم. اینجا بحث را بر دو مساله مربوط به هم متمرکز میکنم. ۱) تجربه شوروی و وظایف اقتصادی حکومت کارگری و ۲) چرا انقلاب کارگری و کمونیسم در ایران شانس پیروزی دارد. در مورد اول همین شماره بخش دراز میهمی از یک بحث منصور حکمت در ارزیابی از انقلاب اکبر و تجربه شوروی را می آوریم. به شما توصیه میکنم به بحث های دیگر او نیز در سایت حکمت رجوع کنید. همینطور به سخنرانی ها او در مورد «بازخوانی کاپیتال مارکس» و «آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود؟» گوش کنید. پاسخ دقیق سولات شما در این آثار هست. پاسخ مرا صرفا مقدمه ای برای خواندن آنها بگیریید.

دارد به همه نشان میدهد.» به این ترتیب شما مسئولیت تمام شکست های جنبش کارگری را (و مگر فرجام های این جنبش غیر از شکست چیز دیگری بوده است؟) بر دوش رهبری میگنارید. واقعا آیا تمام این جنبش های این دو قرن اخیر حتی کی رهبری درست وجود نداشته که مانع شکست این حرکت ها شود؟ آیا این عجیب نیست؟ به علاوه هیچ خدمندی منکر نقش رهبری در

معنی اقتصادی سوسیالیسم
به نظر میرسد انواع سوسیالیسم و کمونیسم بورژوازی (از جمله ترتسکیسم) در تعریف شان از سوسیالیسم (بعنوان مناسبات اجتماعی) در یک چیز مشترک اند: تقلیل آن به یک «حکومت کارگری» بعلاوه اقتصادیات دولتی یا مالکیت دولتی بر ابزار تولید اجتماعی. تفاوت بین شاخه های مختلف نیز اساسا حول تعریف آن حکومت کارگری است: نزد برخی دمکراتیک تر است و نزد برخی غیر دمکراتیک تر، نزد برخی ملی و خلقی است و نزد برخی خیلی اترنناسیونالیست، نزد برخی همان شرکت در پارلمان بورژوازی و بدست گرفتن قدرت از طرف «حزب کمونیست» و «حزب کارگر» مربوطه کافی است و نزد برخی دیگر شورا و اتحادیه هم نقش بازی میکند و نزد برخی دیگر بر دمکراسی شورایی متکی است. تا آنجا که به اقتصادیات جامعه سوسیالیستی برمیگردد برخی صراحتا سرمایه داری دولتی و یا سرمایه داری دولتی انحصاری را بعنوان «اقتصاد گنار» و «اقتصاد دوره دیکتاتوری پرولتاریا» فرموله میکنند، برخی حتی به دولتی (ملی) کردن صنایع بزرگ قناعت میکنند، برخی بر کنترل دولت و برخی اقدامات رفاهی تاکید میکنند، برخی خلق ید کامل از هر سرمایه داری خصوصی و دولتی شدن اقتصاد در تولید بزرگ را بعنوان اقتصادیات سوسیالیستی مطرح میکنند. به نظر من اینها هنوز هیچک سوسیالیسم به معنای مارکسی نیست. اینها انواع و اقسام تعابیر ناسیونالیستی، صنعت گرایانه و در یک کلام بورژوازی از سوسیالیسم است، که منشاء آنرا همانطور که منصور حکمت نشان میدهد باید در اترنناسیونالیسم دوم و بلایی که بعد از مارکس و انگلس بر سر تئوری سوسیالیسم آمد جستجو کرد. البته برخی از این تعابیر حتی در نگاه اول ممکن است با آنچه که برای مثال مانیفست کمونیست میگوید جور در آید. مگر نه اینکه مانیفست گفته است اولین گام در انقلاب کارگری تصرف قدرت سیاسی و درآوردن قلم به قلم سرمایه از دست طبقه سرمایه دار است؟ خب خیلی از این تعابیر میتوانند با همین تعبیر موافق باشد. اما خوب که مانیفست را میخوانید، بویژه آنجا که دارد راجع به سرمایه و کار صحبت میکند، آنجا که منظور خود را بروشنی از مناسبات مالکیت بورژوازی بیان میکند، آنوقت متوجه میشود که منظور مانیفست از

حرکات انقلابی نیست. اما مسئله اینجاست که «مترقی ترین احزاب هم هرگز این حق را ندارند که به بهانه اینکه پیروزی آنها رستگاری مردم است، خود را به جای آنها جا بزنند.» (۹) باید گفت که ما با سوسیالیسم چه در اینجا و چه در مراکز سرمایه داری فاصله زیادی داریم. «البته این بدان معنی نیست که الزاما وقت زیادی برای مبارزه داریم!» تنها به یاری شناختن

«الغاء مالکیت خصوصی» و از نابودی مناسبات مالکیت موجود تماما چیز دیگری است. وقتی آثار یعنی مارکس و انگلس را میخوانید، بویژه کاپیتال را، نقشان بر کمون پاریس را و یا مثلا نقد برنامه گوتا را، متوجه میشوید که برای مارکس و انگلس سوسیالیسم نفی مالکیت بورژوازی و در یک کلام الغاء بردگی مزدی است، نه هیچ نوع ویژه سرمایه داری، دولتی یا غیر دولتی، بزرگ یا کوچک و غیره. البته که اولین گام در انقلاب کارگری تصرف قدرت سیاسی است. اما این دولت کارگری هرچه کارگری تر باشد، هرچه بیشتر برای بقاء و تثبیت خود تلاش کند باید اتفاقا بتواند سوسیالیسم را (دستکم به معنای فاز پایینی جامعه کمونیستی که در نقد برنامه گوتا تعریف شده و به نظر من منصور حکمت حتی سرخط های روشن تری هم میدهد) برقرار کند.

دقت کنید اینجا در بحث ما تصرف قدرت و تثبیت قدرت کارگری فرض گرفته شده است. وگرنه منصور حکمت اولین کسی هست که بروشنی نشان میدهد چگونه در ابتدای کار برای حکومت کارگری مثل هر حکومت دیگر در دوره انقلابی، اولین مساله تثبیت سیاسی خود است و در این دوره اقتصادیات جامعه در خدمت تثبیت حکومت کارگری است و بس. اما باز بنا به تاکید منصور حکمت (و مارکس و انگلس و لنین) اگر حکومت کارگری اقتصادیات سوسیالیستی (و نه سرمایه داری دولتی و از این قبیل) را معمول نکند حکومت کارگری نخواهد ماند. سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی امری است مربوط به تغییر بنیادی جامعه، امری است مربوط به نفی مناسبات تولیدی موجود یعنی بردگی مزدی. اگر شما فکر میکنید چنین چیزی فعلا مقولر نیست پس بهتر است به مردم حقیقتش را بگویید. بگویید میخوام یک سرمایه داری عادلانه بنام کارگر بریا کنیم. آنوقت من هم به شما خواهم گفت که خب حزب سوسیال دمکرات هم هست. دیگر چرا خودتان را کمونیست و انقلابی نام گذاشته اید.

ترتسکیسم طلبکار میشود

گفتم که ترتسکیسم هم یکی از همان شاخه های جریان وسیع کمونیسم بورژوازی است که سوسیالیسم شان نهایتا چیزی جز یک نوع سرمایه داری دولتی نیست. این یکی البته از شاخه های رادیکال است و با بهانه های خاص خودش نظیر «انقلاب جهانی لازم است» جلوی مردمی که از اوضاع فعلی به تنگ آمده اند ظاهر میشود و در بهترین حالت میگوید: بجشید، منم واقعا دلم با شماست، منم از اوضاع فعلی به تنگ آمده ام،

درست و واقع بینانه از وضع موجود و یافتن راه های نوین مبارزه است که میتوانیم در جهت پیروزی گام برداریم. (۱۰) در پایان وظیفه خود میدانم که از فرصتی که برای بیان فکرم در اختیار نهاده اید صمیمانه سپاسگزارم. صادقانه باید بگویم که به رغم همه اختلاف دیدگاه هایم حزب کمونیست کارگری را حزب خود میدانم. نمی توانم شور و اشتیاق عظیمی که پس از آشنا شدن با

ولی فعلا نمی شود. البته انقلاب میکبیم، بورژوازی را هم سرنگون میکبیم، حکومت خودمان را هم برقرار میکبیم و خودمان میشویم ارباب خودمان. خودمان از طریق دولت خودمان را استعمار میکبیم. تا وقتی انقلاب جهانی شد آنوقت شروع میکبیم استعمار را برانزایم!

(این بهترین حالت است. ترتسکیست هایی که من در دنیای واقع در غرب دیده ام، اغلب انقلابی که نیستند هیچ، رادیکال هم که نیستند هیچ، گاه حتی ارتجاعی اند! منظور آنسته است که در مبارزه علیه «امپریالیسم آمریکا» به آسانی در کنار ملاعمر و خامنه ای قرار میگیرند. بهرحال عموما در عالم واقع دنبالچه های انتخاباتی احزاب سوسیال دمکرات هستند و بس.) بی دلیل نیست که ترتسکی آنچه که در روسیه زمان استالین اتفاق افتاد، یعنی رشد صنعت تحت مناسبات بورژوازی را سوسیالیسم مینامد. او خلق ید از سرمایه داران خصوصی، مصادره سرمایه ها و دولتی و ملی کردن بنگاهها را سوسیالیسم مینامد. در واقع همان اقتصادیات استالین (توسعه صنعت) بعلاوه رهبر داهی چون ترتسکی میشد یک بهشت سوسیالیستی! (بقول خود ترتسکی استالین برنامه اپوزیسیون چپ، یعنی برنامه ترتسکی داتر بر لزوم توسعه سریع صنایع از دزدید و گویا سریعتر هم به اجرا درآورد.) انتقاد ترتسکی به استالین اینست: «کمی آراتر»، «بدون اعلام و سرکوب»، «بشویه ای دمکرات تر» (که البته صد پله به استالین جنایتش ارجح است!) اما او آترناتیو اقتصادی دیگری ندارد. چرا که مطابق طرح او و نظر شما الغاء بردگی مزدی به یک انقلاب جهانی گره خورده است. بنا براین باید در آن کشور مربوطه یک ۶۰، ۷۰ سالی منتظر بنشینیم یا در آرزوی «انقلاب درونی» باشیم (که البته فقط کمی وضع را دمکراتیک تر میکند اما باز بردگی ما را از بین نمی برد.) و دانما هم از ترتسکیست ها بشنومیم که: نه مطمئن باشید این سوسیالیسم است اما بورکراسی حاکم است. یک چیزی بین سوسیالیسم و سرمایه داری است. یا نظیر اینها. و ما باید نسل انتر انتر نسل استعمار شویم تا انقلاب جهانی از راه برسد. و آخر سر هم که ترسید (و راستش با این ترها بعید است که از راه برسد!) ترتسکی از زبان شما طلبکار هم درمی آید که دیدید گفتم اگر بوروکراسی را پایین نکشید میشود سرمایه داری! دیدید سرمایه داری پیروز شد! بالاخره اگر بوروکراسی را هم پایین میکشیم و پیروز نمی شد باز باید یک ۶۰ ، ۷۰ سال دیگر صبر میکریم تا انقلاب جهانی شود؟ بعلاوه آیا آن نظام اقتصادی که چنان قدرت عظیمی به شوروی بخشید بود چیزی قدرت وارونه صفحه ۴

حزب برای مبارزه در من شعله ور شد را پنهان کنم. خصلت رادیکال و انقلابی حزب تحسین برانگیز و استثنایی است و تلاش های رفقای حزب در راه دستیابی به آرمان طبقه کارگر در خور بزرگترین سپاس ها!

با لنین همصدا میشوم که گفت: «ما به حیزمان افتخار میکنیم، ما در آن خرد، شرافت و وجدان زمان را می بینیم!»

محتوای اقتصادی سوسیالیسم

کارگر، چیزی جز همان سرمایه داری آشنای همه ما تحت نام کارگر و دولت سوسیالیستی بود؟ اگر نبود لطفا شما این مناسبات عجیب و ناشناخته را که برای چندین دهه بر بخش های عظیمی از کره زمین حاکم بود و خود را نسل انتر نسل بازتولید میکرد تعریف کنید و نقتان را هم بر آن بنویسید.

در ضمن میدانند چرا انقلاب جهانی با این ترها از راه نخواهد رسید؟ (لااقل در چهارچوب توسعه مناسبات مالکیت موجود وقوع آن دشوار تر میشود. البته به شرط آنکه کسی دنبالشان یفتند) چون اگر طبقه کارگر در یک کشور مفروض قدرت را بدست بگیرد ولی نتواند مناسبات سوسیالیستی را برقرار کند، یعنی نتواند کارمندی را بر اندازد: (۱) دولت کارگری حتی اگر در ابتدای امر کارگری باشد، بسرعت زیر بار مناسبات بردگی موجود در جامعه خرد خواهد شد. یعنی انقلاب سوسیالیستی سرانجام شکست خواهد خورد! یعنی اینها تر از پیشی شکست انقلاب کارگری است (۲) طبقه کارگر از هیچ پایگاهی برای بسط قدرت و انقلاب خود در سطح جهانی برخوردار نخواهد بود. (۳) بورژوازی توی سر کارگران و کمونیستهای جهان خواهد زد که خانم ها و آقایان از تیربی دست بردارید. یک نمونه واقعی نزدیک به کمونیسم را نشان دهید ببینیم؟! بقول شما خواهد گفت مگر جز شکست سرنوشتی دیگری در انتظار شما هست!؟

(وظیفه هر دولت کارگری)

اگر به آنچه که بالاتر و بطور عمومی تر در مورد ترزسکیسم گفتم باور نداشتی برای نمونه مشخصتر به این نقل خودتان دقت کنید: «هر دولت کارگری خصلت دوگانه دارد: تا آنجا که مربوط به اجتماعی سازی ابزار تولید است سوسیالیستی، و تا آن قسمت که مربوط به توزیع نابرابر کالا در این جامعه است، بورژوازی است» بنا برای اقتصادیات (هر دولت کارگری) عبارت از این است که در تولید (اجتماعی سازی) میکند، یعنی ابزار تولید از دست سرمایه داران خارج میشود، یعنی عملا مالکیت دولتی برقرار میشود. اما در توزیع بورژوازی عمل میکند یعنی (توزیع نابرابر کالا) را ادامه میدهد. سوال من اینست که آیا مطمئن هستید که چنین دولتی در تولید دارد سوسیالیستی عمل میکند؟ آیا خاصیت تولید سرمایه داری فردی بودن و خصوصی بودن ابزار اجتماعی تولید است؟ آیا خاصیت تولید سرمایه داری تولید ارزش اضافه نیست؟ اگر اینست آیا انتقال مالکیت ابزار تولید از مالک خصوصی به دولت (ولو دولت پرولتری) به معنای سوسیالیستی عمل کردن است؟ البته میدانم که بی تردید اجتماعی کردن ابزار تولید یک شرط مقدماتی نابودی بردگی مزدی یعنی همان تولید ارزش اضافی است. ولی دولتی که نکوشد جلوی تولید ارزش اضافی را از همان روز اول بگیرد و مناسبات نوینی برقرار نکند، بعوض آنرا به انقلاب جهانی حواله بدهد و حتی خود آنرا سازمان دهد حلاک یک سرمایه

جوانان کمونیست ۱۵۲

«آزاد» ترین کشورهای سرمایه داری دولت به ناگزیر نقش بیشتر و بیشتر برای برنامه ریزی و سازمان دادن کل تولید اجتماعی بعهده میگردد و در تناقض با مکانیسم های رقابتی بازار (توزیع ناعادلانه بورژوازی!) قرار میگردد.

هر دولت کارگری واقعی بر عکس از همان ابتدا میکوشد تا دست در تولید برد و نه فقط مالکیت بورژوازی به معنی حقوقی آن، بلکه به معنی واقعی آن یعنی به مثابه یک رابطه اجتماعی را از حالت سرمایه دارانه آن خارج کند. لاقال در قدم اول تولید ارزش اضافه و کار کردن در ازاء مزد (یعنی ارزش بازتولید نیروی کار) را از بین ببرد. در توزیع هم هر دولت کارگری باید تلاش بکند تا از همان روز اول هر اندازه که میتواند معاش و زندگی مردم را از مکانیسم های بازار خارج کند. یعنی توزیع را هم سوسیالیستی کند. (یک مثال ساده و پیش پا افتاده آن مجانی کردن حمل و نقل، آب و برق، و نظیر این هاست) یعنی دولت کارگری مالکیت اشتراکی و اقدام به نابودی بردگی مزدی را شروع میکند و در قدم اول «به هرکسی به اندازه کارش» را (که در نقد برنامه گوتآ آمده) معمول میکند. حتی بیش از این با مجانی کردن ها و خراج کردن معیشت مردم از چنگال بازار بسوی «به هرکسی به اندازه نیازش» گام بر میدارد. اینها در این دنیای امروز و حتی در همین ایران امروز شننی است.

لنین و سرمایه داری دولتی

شاخه های از کمونیسم بورژوازی (از جمله ترزسکیسم) که میخواهند مناسبات اقتصادی سرمایه داری، همان «اقتصادیات دولتی» و ملی و مصادره کردن های سرمایه های خصوصی را به جای سوسیالیسم (یعنی تغییر مناسبات مالکیت حاکم، الغاء کار مزدی و...) به ما قالب کنند، از لنین نقل می آورند. مثلا اینکه او اقتصادیات دیکتاتوری پرولتاریا را سرمایه داری انحصاری دولتی تعریف کرده است. منصور حکمت دفاع منصفانه ای از لنین میکند. او نشان میدهد که اتفاقا لنینیسم جزئیاتی است که از مارکسیسم دترمینیستی و تکامل گرایانه اترنالیسیونال دوم گام به گام و بطور قاطعانه ای فاصله میگردد. او نشان میدهد که چگونه لنین سرمایه داری دولتی و یا نپ را نه بعنوان اقتصادیات سوسیالیسم بلکه در شرایطی مطرح میکند که دولت کارگری هنوز خود را تثبیت نکرده است و در نبرد برای بقا و حفظ خود ناگزیر است به مساله معیشت مردم پاسخ بگوید. ناگزیر است دست سرمایه داری را باز بگمارد و بقول خود لنین عقب نشینی کند. منصور حکمت نشان میدهد که بحث ها و نقل های که از لنین می آورند در دوره ای نیست که دولت کارگری خود را تثبیت کرده و حالا به اقتصاد می پردازد. زیرا در این زمان لنین متاسفانه مرده بود. اگر کسی نگاهی به کتاب دولت و انقلاب انداخته باشد اتفاقا متوجه میشود که اگر لنین زنده می ماند درست وقتی که مساله اقتصاد و پاسخ سوسیالیستی به اوضاع مطرح بود احتمالا اجازه نمی داد که سرمایه داری دولتی و انکشاف سرمایه دارانه شوروی زیر لوی «سوسیالیسم در یک کشور» خود را بر حزب بلشویک

حاکم کند. من شخصا فکر میکنم منصور حکمت «دولت در دوره های انقلابی» از جمله برای همین نوشت تا نشان بدهد که بلشویک ها و لنین بین وظایف اقتصادی دولت کارگری در دوره انقلابی (دوره ای که خود را در مقابل ضد انقلاب تثبیت میکنند) و وظایف آن در دوره ای که تثبیت شده و سوسیالیسم (و نه هیچ نوع سرمایه داری پنهان و آشکاری) را معمول میکنند، تمایز روشنی قائل نمی شدند. نوشت تا ما امروز وظایف اقتصادی موقتی و گذرای دولت کارگری در مراحل تثبیت خود را جای وظایف سوسیالیستی و انقلابی آن در اقتصاد قرار ندهیم. یعنی مانع کاری شود که مثلا شما دارید انجام میدهید. جالب است نقلی که شما از لنین آورده اید بروشنی دارد آینه نپ و سرمایه داری دولتی را به نقش حزب کمونیست موقول میکند. دارد از پیش میگردد که بستگی به ما دارد. نمی شود از این نقل لنین نتیجه گرفت تا وقتی آن حزب کمونیست سر کار است، پس نپ را بتازانیم و همچنان اقتصاد سوسیالیستی است! (نتیجه ای که شما تلویحا میگردد) عکس اینرا باید از این نقل لنین نتیجه گرفت. جالب است که ترزسکیست ها و منافعان استالین به یک اندازه میتوانند نقل های نظیر این از لنین که اشاره به اقتصادیات متناظر با دولت کارگری در فاز تثبیت خود دارد را بیاورند و سوسیالیسم خود را با آن توجیه کنند. عشنش فقط اشکال فرمولبندی های لنین نیست، دقیقا

این است که هم ترزسکی و هم استالین از سوسیالیسم چیزی جز «رشد صنعت» بعلاوه دولت پرولتری نمی فهمند. این تعبیر از سوسیالیسم بکسره بورژوازی است. این محتوای واقعی «سوسیالیسم در یک کشور» استالین است که هیچگاه مورد نقد ترزسکی نیست. (جالب است که وقتی من میگورم رشد صنعت بشیوه بورژوازی (یعنی توسعه سرمایه داری) خصوصا وقتی قرار است سرعت و توسط دولت صورت گیرد و سرمایه های خصوصی و رقابت بین آنها موجود نیست (و در نتیجه پارلمان دمکراسی غریب ضرورتی ندارد) همراه با بز و بکوب و سرکوب است، شما تعجب میکنید که چطور رشد صنعت با خون و سرکوب همراه است. پیشنهاد میکنم کاپیتال جلد اول (و بخصوص فصل انباشت اولیه) را نگاه کنید تا ببینید که ظهور و همبطور گسترش سرمایه داری با چه وحشی گری تمام عیار همراه بوده است. از این لحاظ استالین یک استثناء نبود.)

سوسیالیسم در ایران

حال به اوضاع ایران جهانسومی (هرچند خیلی خلاصه) بپردازیم. آیا سوسیالیسم به تعبیری که بالا گفتیم یعنی توزیع جامعه کمونیستی در ایران ممکن است؟ جواب آن به یک معنی خیلی ساده است. اگر انقلاب آتی ایران (که فقط میتواند کارگری باشد تا پیروز شود) به رهبری کمونیسم کارگری صورت گیرد، جواب قطعا مثبت است. منتهاست که شرایط مادی سوسیالیسم در ایران فراهم شده است. ایران ۲۰۰۹ به مراتب برای انقلاب کارگری آماده تر از انگلیس یا فرانسه ۱۸۴۸ (سالی که مانیفست

انتشار یافت) است. هزار بار آماده تر از آلمان ۱۸۷۵ (سالی که مارکس نقد برنامه گوتآ را نوشت) است. صبار آماده تر از روسیه ۱۹۱۷ است که به قول خود شما فقط ۳ درصد جمعیت پرولتاریا بود. اما من بخوبی میدانم که بورژوازی ایران نیز (یعنی همین جمهوری اسلامی، سلطنت طلب و آمریکایشان) یک میلیون بار کارکشته تر و خونخوارتر و قوی تر از بورژوازی در تمام آن سالهاست. اما سوسیالیسم و تحقق آن امر مبارزه طبقاتی است. نه پیشرفت صنایع، دترمینیسم صنعتی شما (و کل جریان ترزسکیسم) در همین جا است. در ایران انقلاب کارگری، انقلاب سوسیالیستی شانس دارد (و مثلا در انگلستان ۲۰۰۹ شانس ندارد). چگونه موضوع اجتماعی و سیاسی ایران و بحران و بن بست جمهوری اسلامی شانس راه حل کارگری و کمونیستی را جلوی جامعه گذاشته است. مردم در ابعاد وسیع در صحنه اند، مبارزه برای سرنگونی رژیم حادثر میشود، انقلابی در راه است و جنبش کمونیسم کارگری و حزب آن وجود دارد. این ها مهمترین فاکتور برای پیروزی سوسیالیسم در ایران است. اگر این حزب بتواند در راس جنبش عظیم کمونیسم کارگری و مردم جمهوری اسلامی را سرنگون کند و به قدرت برسد، چنان نیروی عظیمی را به میدان خواهد آورد که قادر است مقابل مقاومت ها و تلاش های بورژوازی بایستد. کار ابا آسانی نیست. ولی شننی است.

آنچه که شما استراتژی پیروزی ما گفته اید اشاره به ملاحظاتی در مراحل اولیه قدرت گیری کمونیسم در ایران دارد. حق دارید که به نظراتان جوک بیاید. چون شما از پیش تصمیم گرفته اید که خیر حالا نمی شود، باید منتظر (انقلاب در مرکز) شد. شما میتوانید سرگرم مزاح باشید، اما در دنیای واقعی دارد اتفاقات مهمی می افتد. تمام خاصیت کمونیسم بورژوازی و انواع آن همین است که یا جلوی انقلاب کارگری را بگیرد و یا وقتی رخ داد سر آن را کج کند و به شکست بکشاند. اگر کسی مثل منصور حکمت تمام فلسفه زندگی اش تغییر زندگی مردم و برقراری کمونیسم در همین جهان و همین الان باشد، آنوقت دنیا را طور دیگری می بیند و نیروی خود را پیدا میکند و بسیج میکند. اگر حتی یک درصد اعتصابات افزایش دستمزد صورت میگرفت تحت رهبری ما یعنی کمونیسم کارگری بود، (هرچند جنبش ما در این اعتصابات حضور دارد ولی بعنوان نیروی فشار به گرایشات مسلط) اگر در جریان تظاهرات های میلیونی علیه جنگ آمریکا علیه عراق حتی در ازاء هر ده «کمونیست» و ترزسکیتی که در رهبری این اعتراضات وجود داشت فقط یک کمونیست کارگری میبود، الان وضع جهان طور دیگری می بود. اعتصابات کارگری و تظاهرات میلیونی مردم و شواهد بسیاری در غرب نشان میدهد که اوضاع آماده خیلی تحولات است. شما همه جا یاس و بی اقبی می بینید، ما «سازش ناپذیری خود انگیخته» کارگران و مردم آزاده جهان علیه وضعیت اسفبار جهان را می بینیم. شما مایوس می

چهارچوب اجتماعی انقلاب اکتبر

بخشی از «خطوط اصلی یک نقد سوسیالیستی از تجربه انقلاب کارگری در شوروی» اثر منصور حکمت

انقلاب اکتبر در اوضاع و احوال اجتماعی معین و بعنوان مقطعی در تاریخ و سیر حرکت جامعه سرمایه‌داری بطور کلی و جامعه روسیه بطور اخص شکل گرفت. تبیین کردن انقلاب اکتبر در چهارچوب محدود جنبش کارگری و کمونیستی بعنوان مرحله‌ای در سیر این جنبش و نتیجه خطی این جنبش یک تبیین ناقص است، چه شکل‌گیری و وقوع انقلاب، چه پروسه انحطاط بعلی‌آن‌را باید در متن جامعه و تاریخ واقعی معاصرش بررسی کرد، که در آن نه فقط عنصر ذهنی و فعاله انقلاب بلکه مجموعه مناسبات اجتماعی و روابط طبقاتی، نه فقط طبقه کارگر و اهداف و آرمانهای او، بلکه موقعیت، مطالبات و سیر حرکت کل طبقات اصلی در جامعه ملحوظ شده باشد. اگر انقلاب سوسیالیستی در روسیه به پیروزی میرسد و یک جامعه نوین سوسیالیستی برپا می‌شود، آنگاه ما با یک گسست اساسی در تاریخ تکامل اجتماعی جامعه روسیه روبرو می‌شویم. یک اوضاع اجتماعی، با همه پایبندی مادی، روندها و نیروهایش نمی‌تواند اهداف و نوبتی بر مبنای دینامیسم نوین و آرمانها و اهداف و اولویتهای نوبتی شکل می‌گیرد. اما شکست انقلاب دیگر آن‌را در متن تکامل تاریخی جامعه پیش از انقلاب و در پیوستگی با آن قرار می‌دهد. بنابراین مساله نمی‌تواند به این صورت ساده طرح شود: یا پیروزی طبقه کارگر یا شکست طبقه کارگر. انقلاب اکتبر یک واقعه عظیم تاریخی بود. پیروزی آن قطعا دوران ساز می‌بود. اما شکست آن میبایست جای تاریخی خود را در روند حرکت جامعه تاکنونی پیدا می‌کرد. بعبارت دیگر، انقلاب کارگری شکست خورده به هر حال لحظه و مقطع پر اهمیتی در تاریخ اجتماعی روسیه پیدا می‌کند. انقلاب شکست خورده ضد سرمایه‌داری به حلقه‌ای در تکامل سرمایه داری ضربه خورده

دینامیسم واقعی حرکت جامعه از طریق انقلاب را بشناسیم.

در این بخش بحث قصد من اینست که بر همین نکات انگشت بگذارم. به مساله محوری انقلاب در روسیه، مسائلی که انقلاب اکتبر را ممکن کرد و در تعیین سرنوشت بعلی‌آن تعیین کننده بود. این مساله به اعتقاد من تقابل پروتاریا و بورژوازی روسیه در تمام طول ۴-۵ دهه قبل از انقلاب و یک دهه پس از آن در قبال مقررات جامعه روسیه و افق تکامل و رشد آن است.

تاریخ روسیه در دهه‌های قبل از انقلاب بطور جلی تحت تاثیر ظهور و گسترش دو طبقه اصلی جامعه سرمایه‌داری، پروتاریا و بورژوازی بود. دو طبقه که در آن واحد خود را نه فقط در برابر هم، بلکه در برابر اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود می‌یافتند. دو طبقه در برابر روسیه تزاری عقب مانده و بقول لنین نیمه فئودالی قد علم می‌کنند و در متن آن رشد می‌کنند. هر دو طبقه در برابر واقعیت عقب مانده موجود تصویر یک «روسیه آباد، آزاد و صنعتی» را قرار می‌دهند. در ابتدای قرن بیستم، دیگر برای هر کسی بنهی است که روسیه دست‌خوش تحولات جلی خواهد شد. واضح است که روسیه باید به دوره جدیدی پای بگذارد. عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی روسیه نسبت به سایر کشورهای اروپایی به مآخذ انتقاد و اعتراض اجتماعی در روسیه تبدیل می‌شود. اما آنچه که در سیر بعلی حرکت

جامعه روسیه نقش اساسی می‌یابد، این واقعیت است که روسیه عقب مانده بطور همزمان از دو دیدگاه طبقاتی متمایز مورد انتقاد قرار می‌گیرد. دو آرتزاتیو در برابر جامعه روسیه قرار داده می‌شود. آرتزاتیو دو طبقه متمایز و متخاصم اجتماعی، سرمایه‌داری و سوسیالیسم دو افق متمایزند که نه صرفا در برابر هم، بلکه بلوا بطور جلی‌تری در کنار هم اما در مقابل روسیه واقعا موجود قرار داده می‌شوند. تمام بورژوازی روسیه خواهان پیوستن روسیه به شاهراه تمدن سرمایه‌داری است که اروپای غربی در همان مقطع دارد محصولات آن را با شغف به نمایش می‌گذارد. پروتاریای روسیه، بطور روزافزونی تحت نفوذ سوسیال دموکراسی روس، سوسیالیسم را فراخوان می‌دهد.

انقلاب سطحی از تضاد و کشمکش طبقات اجتماعی است. در تبیین غیر اجتماعی و غیر ماتریالیستی چپ رادیکال، طبقات اجتماعی آفریننده انقلابند. یا وقتی کسی تضاد طبقاتی بنیادی در فردی انقلاب ۱۹۱۷ را به میل خود به تضاد پروتاریا و اقتدار حاشیهای تبدیل می‌کند، در مارکسیسم، انقلاب انعکاس وجود شکاف و نبرد میان طبقات اجتماعی اصلی است که به اعتبار مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه موجودیت یابند. در چپ رادیکال طبقات اجتماعی به اراده انقلاب پس و پیش می‌شوند، حذف و یا خلق می‌گردند. قطعا یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند که مناسبات اقتصادی را دگرگون کند، جامعه و طبقات اجتماعی را دگرگون خواهد کرد. اما تمام قدرت خلاقه انقلاب سوسیالیستی در همین دگرگونی مناسبات اقتصادی است و کسی که نه از یک انقلاب پیروزمند، بلکه از یک انقلاب نیمه تمام، ناموفق و یا شکست خورده حرف می‌زند، کسی که مینیرد دگرگونی انقلابی در مناسبات تولیدی ایجاد نشده است، دیگر نمیتواند جامعه واقعا موجود تاکنونی را در تحلیل خود از قلم بیندازد و به تبیین انقلاب بر مبنای خود انقلاب دست بزند. این دیگر ذهنی‌گرایی و پشت کردن به تمام ماتریالیسم تاریخی مارکس است.

نگرش اجتماعی به انقلاب اکتبر به ما اجازه می‌دهد که در بررسی دینامیسم حرکت انقلاب همچنان به ماتریالیسم تاریخی وفادار بمانیم، عوامل اجتماعی تعیین کننده، نظیر مناسبات تولیدی، تضادهای طبقاتی واقعی و پیوستگی تاریخی این عوامل را از چشم دور نلریم و بخصوص بتوانیم در زمینهای پیدایش انقلاب و نیز در سیر مشخص ادامه آن بعد از اکتبر، گره‌گشای اساسی اجتماعی، مسائل کلیدی مبارزه طبقاتی، و

فرصت بزرگی بود که اساسا توسط سترونی و بی‌افتی چپ اروپا و آمریکا (متاثر از انواع سوسیالیسم های بورژوازی و بویژه ترنسکیسم) به هلر رفت. اما ما به این مردم دسترسی پیدا خواهیم کرد. انقلاب در ایران، قدرت گیری محتمل کمونیسم در ایران (که فی الحال برای خودش نیمچه قدرتی است)، ما را در سطح جهانی نیز بیش از پیش مطرح خواهد کرد. در ایران ما این شانس را داریم که به رهبر نه مردم تبدیل شویم. به حزب سرنگونی جمهوری اسلامی، به حزب برابری زن و مرد، به حزب انقلاب کارگری، به حزب خلاصی فرهنگی جوانان، به حزب آزادی و برابری تبدیل شویم. این بزرگترین سرمایه سوسیالیسم در ایران است. ما با همین نیرو مقابل مقاومت های بورژوازی خواهیم ایستاد. ما ملت‌هاست که با این تر قلمبی چپ سنتی که گویا انقلاب مساوی سرکوب آردیها برای بخشی از جامعه است،

واقعیات اجتماعی روسیه، تعلق آن به جامعه کشورهای اروپائی، قدرت آن بمثابة یک دولت استعماری و قدرت نظامی آن، و نیز وسعت اقتصادی آن، هر دو آرتزاتیو را از امکان تحقق تاریخی برخوردار می‌سازد. بطور عینی روسیه عقب مانده انتهای قرن نوزدهم میتواند در قرن بیستم روسیهی سرمایه‌داری و یا روسیهی سوسیالیستی باشد. ترقی اقتصادی تحت هر دو آرتزاتیو عملی است. نیروهای اجتماعی این دو آرتزاتیو فی‌الحال در حال بسیج شدن و تمرکز یافتن هستند. افق تاریخی هر دو آرتزاتیو فی‌الحال در منافذ جامعه روسیه رسوخ نمودند و فی‌الحال پایبندی ذهنیت انقلابی در روسیه را شکل دادند. توجه به چند نکته در اینجا ضروری است.

۱- وجود عینی عقب ماندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، به این معنی بود که جوجه «مشترک» دو آرتزاتیو متمایز طبقاتی برای دوری طولانی برجسته می‌شود و مورد تاکید قرار می‌گیرد. سوسیالیسم و سرمایه‌داری قرابتی با هم ندارند، اما اگر واقعیت مسط مناسبات فئودالی، ترزیسم، استبداد و جهل است، آنگاه عنصر مرنزیستی در هر دو آرتزاتیو به ناگزیر برجسته می‌شود و مورد تاکید قرار می‌گیرد. پروتاریا و بورژوازی هر دو دشمنان این عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی‌اند. این وجوه مشترک نه فقط عیان می‌شوند، بلکه آگاهانه، بویژه توسط جنبش سوسیالیستی مورد تاکید قرار می‌گیرند. تا حتی که سوسیال دموکراسی روس، بر خلاف نارودنیسم، درجلی از رشد سرمایه‌داری را در سیر حرکت جامعه بسست سوسیالیسم حیاتی و مطلوب ارزیابی می‌کند. سوسیال دموکراسی بارها چه از نظر سیاسی و چه در جلال فرهنگی خود را با منادیان آرتزاتیو بورژوازی همسو می‌یابد. همسوئی با مباحثات مارکسیسم علنی، در قبال اقتصاد روسیه، همسوئی بویژه برجسته منشویک‌ها با بورژوازی لیبرال روس، و نیز تقنیر دائمی رهبران سوسیال دموکراسی جمله بلشویکها، از قهرمانان بورژوا دموکراسی در تاریخ روسیه، گواه این واقعیت است. این همسوئی‌ها، اگر چه در مقاطع تاریخی خاص اجتناب ناپذیرند، به هر حال از لحاظ صفحه ۶

صدا بیشتر و قاطع تر ظاهر شوند. و بالاخره ما در کار جنگ و مبارزه نظامی ابا بی تجربه نیستیم. ما سازماندهندگان ارتش سرخ خواهیم بود و مردم متشکل و مسلح وقتی در ابعاد میلیونی باشد قدرت عظیمی است که هیچ ژنرال بورژوازی هوس شوخی با آن نخواهد کرد. در یک کلام ما میکوشیم با قدرت مردم چه در ایران و چه در جهان جلوی هرگونه جنگ و خوزیزی را بگیریم و دامنه آتزا به حاقل ممکن برسانیم. میتوان راجع به مسائل مشخص قدرت گیری کمونیستها در ایران بیشتر صحبت کرد. اما اینجا من فقط تا آن حد پرداختم تا خطا بودن نگرش و «نا نمی شده» شما را نشان دهم. نگرشی که اساسا نمی‌خواهد کمونیسم به قدرت برسد، چه رسد به اینکه بخواهد مسائل واقعی به قدرت رسیدن آتزا مد نظر قرار دهد. برای اوضاع ایران سوسیالیسم نه فقط ضروری است، نه فقط از مقدمات سیاسی و

از صفحه ۹ محتوای اقتصادی سوسیالیسم

شوید و ما قفدان کمونیست های مثل خودمان را می بینیم، افسوس میخوریم که جنبش مان رهبری مستقل و روشن خود را ندارد و تلاش می‌کنیم تا آنها را بوجود آوریم. شما منتظرید تا کارگران به آگاهی «فرا سرمایه داری» دست یابند ما فکر می‌کنیم آنچه که جهان کم دارد احزاب و جریانات کمونیستی کارگری روشن و مصمم است تا سوسیالیسم را نه افطور که در کتابها نوشته اند بلکه در جدالهای واقعی در کشاکش های توده های میلیونی با مشکلات و مصائب اشان در جنگ بر سر قدرت، بعنوان یک انتخاب در برابر آنها قرار دهند. کمونیستی که هنوز اندرخم «انقلاب جهانی» کی و کجا می‌شود، هرگز قادر نخواهد بود پاسخی به این مردم بدهد و اگر بدهد بهتر از آن کسانی که در راس تظاهراتهای ضد جنگ بودند نخواهند کرد. آن تظاهرات ها

چهارچوب اجتماعی انقلاب اکتبر

عملی معنایی جز کند شدن پروسه تفکیک تمام و کمال افق پروتزی از افق بورژوازی در جامعه ندارد و نتایج منفی خود را به هر حال در مقطعی دیگر، بنظر من بویژه پس از انقلاب اکتبر، به بار میآورند.

۲_ واضح است که سوسیال دموکراسی روس ترشح ترقیخواهی اقتصادی و اجتماعی در روسیه نبود. سوسیال دموکراسی محصول روسیه و یک پدیده روسی نبود. اگر چه کمونیسم امروزه در بسیار کشورها به راستی انعکاس مستقیم ناسیونال فرمیسم بومی و بیان آن در قالب عبارات وام گرفته‌ای از مارکسیسم است، در مورد روسیه پیوند سوسیال دموکراسی با لادوی پروتزی بین‌المللی عمیق و مأخذ اترنالیستی و طبقاتی آن کاملاً مشهود بود. اما به هر دو سوسیال دموکراسی در روسیه قالبی برای ترقیخواهی ملی و اصلاح طلبی روس وجود میآورد که بناگیز بخش مهمی از اعتراض ضد تزاری، بویژه از طرف انتشار خرده بورژوازی در جامعه را به خود کانالیزه میکرد. سوسیال دموکراسی روس در سیر حرکت خود ملولوما با این واقعیت روبرو بود که ناسیونال فرمیسم در صفوف خود این جنبش تولید و بازتولید میشود و به یک رگه در سوسیال دموکراسی روس بدل میشود. منشیوها تجسم واقعی و مادی این گرایش اجتماعی در جامعه روسیه بودند. اما منشیوسم تنها ظرف بروز این گرایش و تمایلات نبود. جلال پروتاریا و بورژوازی در روسیه، جلال سوسیالیسم و سرمایه‌داری، به یک جلال میان سوسیال دموکراسی کارگری روسیه با نمایندگان و احزاب سیاسی بورژوازی آشکار محدود نمیشد. این جلال بخشی از دینامیسم حرکت خود سوسیال دموکراسی را میساخت و با خود انشعابات، کشمکش‌های مختلف بر سر تاکتیکیها و در نهایت جلال‌های تعیین کننده بر سر دورنمای انقلاب روسیه حتی در صفوف خود بلشویکیها را به بار میآورد. مساله شیوه برخورد به دولت موقت انقلابی در انقلاب ۱۹۰۵ و جلالی منشیوسم و بلشویسم، مساله جنگ بین‌المللی و مواضع گوناگون موجود در سوسیال دموکراسی روس، مساله انقلاب اکتبر و مواضع فراکسیونهای مختلف در خود حزب بلشویک در مورد سیر این انقلاب، همه گواه درونی بودن این جلال طبقاتی بود. این کشمکش در همه احزاب کارگری به درجات مختلف وجود دارد. اما مساله اساسی در مورد روسیه این بود که نقطه گری در این کشمکش تلاقی افق‌های اساسی طبقاتی در کل جامعه روسیه در باره آینده روسیه و مساله پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در آن بود.

۳_ به این ترتیب روشن است که تاریخ سوسیال دموکراسی روس و تاریخ انقلابیگری کارگری و کمونیستی در روسیه، در عین حال تاریخ گسست از تأثیرات افق بورژوازی ناسیونالیسم و ترقیخواهی روس است. گسستی که به اعتبار همسویی تاریخی ضد تزاری با بورژوازی، همسویی در محکوم

کردن مناسبات اقتصادی عقب ماند و سطح تولیدی و تکنیکی پایین جامعه روسیه، همسویی تاریخی در اعتراض علیه استبداد، ضرورت مییافت.

سوسیال دموکراسی روس نه فقط بعنوان ظرفی برای بیان اعتراض ضد کاپیتالیستی پروتاریا، بلکه همچنین بعنوان مجری برای اعتراض و ترقیخواهی عموم خلقی موجودیت یافته بود. سوسیال دموکراسی روس، به مثابه یک جنبش اجتماعی نه فقط نماینده سوسیالیسم پروتزی و اترنالیستی در روسیه، بلکه قطب جاذبی برای «انقلابی جامعه روسیه» بود، و این «انقلابی» تاریخاً در متن اعتراض ناسیونالیستی و دموکراتیک زائیده شده بود. اما سیر تکامل و قطب‌بندی طبقاتی جامعه روسیه و نیز تدقیق نظری و سیاسی مارکسیسم در روسیه نمیتوانست سوسیال دموکراسی را دست نخورده باقی بگذارد و به همان صورت به عنصر پیشرو انقلاب اجتماعی بدل کند. تاریخ سوسیال دموکراسی روس در عین حال تاریخ جلی پروتاریا و خط مشی افق پروتزی از بورژوازی و افق بورژوازی است. این روند جدائی مقاطع تاریخی و نقاط عطف تعیین کننده‌ای دارد که همه با آن آشنا می‌شویم. جدائی از نادرینسم و نقد نادرینسم بمثابة سوسیالیسم خلقی غیر پروتزی سرآغاز پیدایش سوسیال دموکراسی انقلابی بود. مباحثات بلشویسم ملولوما با این واقعیت روبرو بود که طبقه کارگر با قدرت سیاسی در یک انقلاب لیبرال، مباحثات مربوط به خصوصیات حزب پروتزی، تحلیل بلشویسم از مساله ارضی و درک بلشویسم از نتایج تاریخی ارتجاع استولیسی بر بافت اقتصادی روسیه، و از همه مهمتر موضع بلشویسم در قبال جنگ جهانی که در آن سوسیال دموکراسی انقلابی میبایست به برجستترین وجه ناسیونالیسم و میهن پرستی را بعنوان یک گرایش ضد کارگری محکوم نماید، همه لحظاتی را میسازند که در آن طبقه کارگر راه و دورنمای خود و نیز آلترناتیو خود را از افق بورژوازی جدا میکند، به مثابه یک نیروی طبقاتی مستقل در برابر آن میایستد. این سیر گسست یک پایه اساسی و مشخصه لنینیسم است، و وقتی ما میگوئیم «لنینیسم در مباحثات اقتصادی از سالهای ۱۹۲۴ تا ۲۸ نمایانگی نشد»، به همین واقعیت رجوع میکنیم، یعنی به تفکیک قطعی افق پروتزی از بورژوازی و قتل یک چنین تفکیکی در تعیین کنندترین مقطع انقلاب روسیه، جایی که وظیفه بنیادین انقلاب کارگری، دگرگونی انقلابی سرمایه‌داری، تعیین تکلیف میشد.

بهرحال تاکید ما بر این است که مبارزه طبقاتی در روسیه، جلال دو نیروی از ابتدا منفک و متمایز (از لحاظ فکری، افق سیاسی و آلترناتیو عملی) نبود. این جلال دو اردوگاه کاملاً تفکیک شده و در برابر هم صف کشیده نبود. مبارزه طبقاتی در روسیه متضمن پروسه‌ای بود که در آن صف پروتاریا گام به گام از ناسیونالیسم، لیبرالیسم و ملرنیسم صنعتی بورژوازی روس جدا میشد. همانطور که گفتم تاریخ سوسیال دموکراسی روس شاهد این است که چگونه پروتاریا روسیه به رهبری بلشویسم گام به گام مفروضات مشترک اپوزیسیون «ترقیخواه» روسی را میشکند و ایده‌ها و آرمانها و افق مستقل خود را در قبال مسائل اجتماعی

جوانان کمونیست ۱۵۲

و سیاسی پیدا و اعمال میکند، و چگونه از این طریق تقابل دو آلترناتیو طبقاتی برای تکامل یعنی جامعه روسیه برهنه میگردد. با این حال، اساس بحث ما این است که تا ۱۹۱۷ علیرغم اینکه این جلی در ابعاد سیاسی و ایدئولوژیک بطور قطع رخ داده بود، از لحاظ اقتصادی، یعنی از نظر افق و دورنمای تکامل اقتصادی جامعه روسیه بعد از تراسیم این تفکیک بطور مطلق روی نداده بود. هیچ جمل اساسی حول مساله اقتصاد جامعه پس از انقلاب، که در آن دورنمای پروتاریا در تمایز با نسخه‌های بورژوازی تکامل اقتصادی روسیه معلوم و تثبیت شده باشد تا قبل از انقلاب ۱۹۱۷ وجود ندارد. نگرش اقتصادی ویژه پروتاریا، با همان قدرتی که نگرش سیاسی ویژه او، برای مثال در قبال دولت، جنگ امپریالیستی، دموکراسی و غیره، تدقیق و طرح شده بود، مورد بحث قرار نکرده بود. ممکن است گفته شود که این نگرش در خود ایده سوسیالیسم بمثابة یک مناسبات اقتصادی نوین و در ایده لغو مالکیت خصوصی به اندازه کافی روشن بوده است اما مساله درست همین جا است. مولفه‌های اصلی سوسیالیسم که در ذهنیت سوسیال دموکراسی روس، و در درون سوسیال دموکراسی بطور اعم، غالب است لغو مالکیت خصوصی، برنامه‌ریزی اقتصادی، تمرکز تولید و رشد نیروهای مولده است. این همان محتوای اصلی تفکر اقتصادی سوسیال دموکراسی تا آن مقطع است که از پیش نویس اول برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه که توسط پلخانف تهیه شده بود، تا مباحثات سالهای ۲۸-۲۴ بطور بازاری خودنمایی میکند. جالب اینجاست که این دقیقاً همان تغییر از اقتصاد سوسیالیستی است که کمایش توسط سوسیال دموکراسی رفرمیست امروزی، یعنی وارلین بین الملل دوم، حفظ شده و محور فرمولاسیون بورژوازی از سوسیالیسم است. در تعبیر سوسیال دموکراسی روس مسائل محوری سوسیالیسم و انقلاب پروتزی در عرصه اقتصادی رشد نیروهای مولده، رشد صنعت و ایجاد یک اقتصاد ملن متکی بر برنامه‌ریزی مرکزی است. عمل این امر اینست که اساسا سرمایه‌داری، تا آنجا که به فرمولاسیونهای تئوریک بر میگردد، بیشتر از زویه «آزادی تولید» مورد نقد قرار میگردد، و طبیعی است که آتی تر این سرمایه‌داری، آن نظام اقتصادی تصور شود که در آن به کمک برنامه به این آتاریشی خاتمه داده شده باشد. مساله اساسی‌تر سوسیالیسم، یعنی پیدایش آن شکل مالکیت و کنترل اقتصادی که یابد مالکیت بورژوازی را نفی کند، به کار مزدی خاتمه دهد، سرمایه را در هر شکل برانازد و دقیقاً از این طریق راه رشد غول آسای نیروهای مولده را بگشاید، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مالکیت اشتراکی و لغو کارمزدی، مطلقاً در قیاس با ایده رشد نیروهای مولده و ساختن اقتصاد ملی برنامه‌ریزی شده در حاشیه رانده میشود. این تلقی از سوسیالیسم، یعنی غلبه ایده رشد نیروهای مولده بر واژگون کردن اساس سرمایه و مالکیت بورژوازی یک میراث بین الملل دوم و دترمنیسم تکنولوژیک و اولوسیونیسم حاکم بر تفکر آن بود و صرفاً اوضاع ذهنی سوسیال دموکراسی روس را بیان نمیکرد. پایتیزی مجدداً به مساله خصوصیات سوسیالیسم بمثابة یک نظام اقتصادی پرمیگردد

آنچه در اینجا مورد بحث من است اینست که مرزینگی کارگر روسیه و سوسیال دموکراسی انقلابی روس با افق اقتصادی بورژوازی روسیه که از عقب ماندگی روسیه تزاری به تنگ آمده بود آتور که باید به دقت و با صراحت ترسیم نشده بود. وجود مشترک زیادی در افق‌های اقتصادی پروتاریا و بورژوازی برجی مانده بود. مدرنیسم اقتصادی، رشد صنعتی و حتی تمرکز اقتصادی و ایده برنامه همه میتوانست اجزاء پلانترم اقتصادی بورژوازی بزرگ روسیه باشد که به هر حال میبایست با تلاش عظیم و قطعاً با روشهایی متفاوت با اقتصاد رقابتی عقب ماندگی خود را جبران کند. (بعد از انقلاب روسیه و بر اساس مشاهده رشد سریع از کشورهای عقب مانده بورژوازی رسماً تمام اجزاء این پلانترم را به برنامه خود تبدیل کرد). توجه می‌دهم که بحث من اینجا صرفاً بر سر بود و نبود یک سند یا جزوه و کتابی که در آن خطوط عملی‌تر سوسیالیسم کارگری در زمینه اقتصادی تشریح شده باشد نیست. بحث بر سر آموزش و بار آملن کارگران پیشرو روسیه، اعم از حزبی و غیر حزبی، با یک افق اقتصادی آلترناتیو و مصونیت یافتن آنها در برابر دورنمای بورژوازی تکامل اقتصادی است. چنین پرورش و آموزشی تنها در طول سالها و از طریق جدلها و مرزینگی‌های عمیق و تشریح شده ممکن بود. درست مانند پرسشی که در آن میهن پرستی امپریالیستی بورژوازی روسیه در نزد کارگر روسی بی اعتبار شده بود. درست نظیر تجارب غنی‌ای که لیبرالیسم و فرمیسم را در نزد کارگر روسی بی اعتبار ساخته بود. اما آلترناتیو اقتصادی بورژوازی روسیه دست نخورده و نقد نشده باقی مانده بود. در واقع بعدها، تنها پس از اینکه مساله اقتصادی روسیه و سیر حرکت آن بطور عملی به یک معضل مبرم بدل شد، بقاء وجود اشتراک نقد نشده میان ایده‌های قدیمی بورژوازی ضد تزاری روس، مدرنیسم، صنعتی شدن و غیره، با انتظارات اقتصادی صف پیشرو کارگران روسیه، نمایان میشود. ۱۹۲۰ همین وجه اشتراک راه پیشرو انقلاب پروتزی در بعد اشتراکی، یعنی راه پیروزی قطعی و برگشت ناپذیر آن را مسدود کرد و انقلاب پروتزی در روسیه را به مجرای تکامل سرمایه‌داری روسیه اناخت.

این بخش از صحبت خود را خلاصه میکنم. قرن بیستم سؤال اساسی را در برابر جامعه روسیه بطور کلی قرار داد و آن فابقی آملن بر عقب ماندگی اقتصادی و همگامی با رشد صنعتی و تولیدی بود که ارویای غربی تجربه کرده بود. نیروهای اجتماعی در روسیه، حول این مساله بنیادی به حرکت درآمدند. دو طبقه اصلی رو به عروج، بورژوازی و پروتاریا، مشترکاً علیه نظام کهنه به مبارزه برخاستند و در عین حال بعنوان دو نیروی متخاصم با دو افق متضاد در برابر هم ایستادند. با توجه به داده‌های جامعه روسیه، هر دو آلترناتیو از امکانات تاریخی برای وقوع و تحقق برخوردار بود. هر دو آلترناتیو میتوانست راه پیشروی اقتصادی جامعه روسیه به جلو را بگشاید. بلشویسم و لنینیسم طبقه کارگر را به مثابه یک صف مستقل در تقابل با بورژوازی و تراسیم هر دو، به میدان کشید. این استقلال

طبقاتی در قبال سرنوشت قدرت سیاسی و حتی ساختار حکومت بروشنی بست آمد و به مشخصه ارکانیک و تثبیت شده جنبش پروتاریا روسیه بدل شده بود. همین درجه استقلال اجازه داد که کارگران روسیه به رهبری بلشویسم نقشهای تکامل بورژوا دموکراتیک روینای سیاسی و حکومتی در روسیه را در هم بریزند و قدرت مستقل کارگری را از طریق یک انقلاب پروتزی بر پا دارند. اما آرمان عموم خلقی فابقی آملن بر عقب ماندگی اقتصاد ملی روسیه و تفکرات اقتصادی ناقص حاکم بر سوسیال دموکراسی بین‌المللی امکان صف آریی مستقل کارگری در برابر مساله بنیادی جامعه روسیه، یعنی شیوه تولید اجتماعی و تکامل اقتصادی در تعیین کنندترین مقطع انقلاب روسیه، را از طبقه کارگر و حزب پیشرو آن، حزب بلشویک سلب نمود. «انقلاب قربانی ایهام در اهداف خود شد». این نه یک مساله نظری و ذهنی، بلکه یک واقعیت اجتماعی را نمایانگی میکرد. جامعه در قبال مساله دورنمای اقتصادی تکامل خود به اندازه کافی پلازیزه نشده بود. حزب کارگران، بدون افق روشن برای دگرگونی انقلابی مناسبات تولیدی، و تحت فشار اقتصادی و سیاسی جامعه سرمایه‌داری در سطح کشوری و بین المللی به وجود مشترک مواضع اقتصادی خود با افق بورژوازی عقب نشست. دگرگونی انقلابی نظام سرمایه‌داری جای خود را به اصلاح آن از طریق گسترش مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی برای انباشت سرمایه و تقسیم کار داد. با توقف در این مرحله، انقلاب کارگری اجازه داد تا تمام پیروزی سیاسی‌اش بتدریج تحت فشار واقعیات و نیازهای اقتصاد بورژوازی باز پس گرفته شود. لنینیسم، استقلال طبقاتی پروتاریا در هر جبهه و هر نبرد، در دوران تعیین تکلیف نظام اقتصادی جامعه نمایانگی نشد. «سوسیالیسم در یک کشور» پرچم این عقب نشینی به مواضع منافع اقتصاد بورژوازی - ملی روسیه بود. پرچمی که درست در غیاب پرچم لنینی ساختمان سوسیالیسم در روسیه، به مثابه ساختمان اقتصادی «برتر» متکی بر مالکیت اشتراکی و لغو کارمزدی، میتوانست برافزشته شود. ساختمان سوسیالیسم به معنی واقعی و مارکسیستی کلمه در روسیه نه فقط عملی بلکه برای تلاوم انقلاب و تثبیت آن حیاتی بود. انقلاب کارگری در برابر وظایف اقتصادی خود شکست خورد.

از این استدلالها ما چند نتیجه‌گیری مهم میکنیم. اولاً، مجدداً بر نقش محوری مساله تحول اقتصادی در روسیه پس از انقلاب تاکید میکنیم. مبارزه طبقاتی در روسیه در متن مناسبات اجتماعی معین و حول گره‌های اساسی که ناشی از تناقضات و تضادهای موجود در این مناسبات است صورت میگردد. همان پروسه تکامل اقتصادی‌ای که پروتاریا و بورژوازی روسیه را بوجود میآورد، ضرورت عینی دگرگونی اوضاع اقتصادی موجود را نیز طرح میکند. سرنوشت انقلاب روسیه نهایتاً در نحوه پاسخگویی به این ضرورت بنیادی اجتماعی-تاریخی تعیین میشود. این حلقه اساسی در تکامل انقلاب پروتزی است همانطور که معضل اساسی ضد انقلاب بورژوازی نیز بود. یک تحلیل ماتریالیستی موظف است تا تاریخ این دوره را نه بر

از صفحه ۶

چهارچوب اجتماعی انقلاب اکتبر

حسب الگوهای از پیش ساخته نظری در باره اقدامات مطلوب و غیر مطلوب در یک انقلاب کارگری، بلکه بر حسب نحوه برخورد طبقات اجتماعی به این مساله گرهی جامعه روسیه ارزایی کند. بحث ما این است که طبقه کارگر روسیه علیرغم اینکه در طول دو دهه قاطعانه برای کسب قدرت سیاسی حرکت کرد، علیرغم اینکه این قدرت را به تک آورد و حکومت کارگری را برپا داشت، در تعیین کنشترین مرحله انقلاب تسلیم راه حل بورژوازی به مساله دگرگونی اقتصادی جامعه شد. ماحصل اقتصادی انقلاب تحمیل اصلاحات معین بر رشد سرمایه‌داری روسیه از آب درآمد و نه دگرگونی سوسیالیستی آن. ریشه این ناتوانی را باید در عدم تفکیک مادی و اجتماعی دورنمای اقتصادی طبقه کارگر از افق صنعت گریانه و ملی بورژوازی روسیه جستجو کرد.

ثانیا، اگر پذیریم مبارزه نیروهای اجتماعی روسیه قبل از انقلاب بتدریج حول دو خط مشی طبقاتی آلترناتیو در مورد تکامل آتی روسیه، یعنی مشی ناسیونال- صنعتی بورژوازی و مشی سوسیالیستی پرولتاریا قطبیتی می‌شد، آنگاه روشن می‌شود که سرنوشت انقلاب کارگری در روسیه نیز باید بر مبنی و تلاوم همین تاقی بنیادی طبقاتی ارزیابی شود. پیروزی سیاسی طبقه کارگر در روسیه، خلغ ید از بورژوازی بزرگ، چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی، به معنای پایان مبارزه اجتماعی و طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی برای تعیین سرنوشت جامعه روسیه بر طبق این الگوها و آلترناتیوها نبود. مهم درک این است که این دو خط مشی پس از انقلاب در چه اشکال جنیدی و بر مبنای کلام نیروهای مادی اجتماعی خود را در صحنه سیاسی و اجتماعی روسیه طرح می‌کردند، چرا که هنوز از لحاظ تاریخی هر دو آلترناتیو مقدر بودند، زمینه وقوع داشتند. البته ما می‌توانیم بعنوان مارکسیست‌ها، بعنوان فعالین یک جنبش طبقاتی معین، اعلام کنیم که از مقطعی که پرولتاریا پرچم آلترناتیو سوسیالیستی را بر می‌دارد، هر آلترناتیو اجتماعی دیگر جز ارتجاع معنی نمی‌دهد. این البته نیت و وظیفه ما برای بی اعتبار کردن عملی آلترناتیوهای طبقاتی دیگر را نشان می‌دهد و گهتن آن حتما ضروری است اما بطور واقعی در روسیه ۱۹۱۷ دو پروسه می‌توانست تغییرات مادی و واقعی در جامعه بوجود بیاورد، تغییراتی در جهت ایجاد یک کشور قدرتمند از لحاظ اقتصادی. تکامل کلیتالیستی جامعه روسیه، اقتدار اقتصادی روسیه تحت نظام سرمایه داری، هنوز یک امکان واقعی و مادی و یک افق زند در جامعه بود (همانطور که بعدها دیدیم، عملا تکامل اقتصادی روسیه تحت نظام سرمایه‌داری پیش رفت). بنابراین بحث بر سر این است که کلام نیروهای اجتماعی و طبقاتی به پرچمدار هریک از این خط مشی‌ها و آلترناتیوهای از لحاظ تاریخی عملی و مقبور، تبدیل خواهند شد، و قبلا کوششیم نشان بدیم که چگونه بخشی از سوسیال دمکراسی روس (منشویسم) مستقیما از

ملتها قبل از انقلاب ۱۹۱۷ تسلیم افق بورژوازی تکامل جامعه روسیه شد بود و چگونه بشنویکها از ناخالصی‌هایی در این جهت میرا نبوده. واقعیت اینست که این افق بورژوازی تحت شرایط ویژه‌ی در دهه ۱۹۲۰ و عملتا در غیاب یک صف متشکل پرولتری که پرچم یک راه واقعی سوسیالیستی را بلند کند، توسط خطر رسمی در خود حزب کمونیست، خط استالین، نمایندگی شد.

به این ترتیب ما این تصویر شماتیک و غیر واقعی را نمایانیم که گویا در فردی انقلاب ۱۹۱۷ اسم بورژوازی از لیست نیروهای اجتماعی فعال در جامعه روسیه خط می‌خورد و آلترناتیو بورژوازی تکامل جامعه روسیه دیگر محلی از اعراب پیدا نمی‌کند. درک چهارچوب اجتماعی انقلاب اکتبر یعنی درک پیوستگی مبارزه طبقاتی قبل و پس از انقلاب، یعنی درک این واقعیت که در فردی اکتبر دورنمای پرولتری و بورژوازی برای تحول جامعه روسیه همچنان بطور واقعی در مقابل هم قرار دارند و بمثابة گره‌گاه اصلی مبارزه طبقاتی، نیروهای واقعی در جامعه را حول خود به صف می‌کنند. حتی در تعابیر رایج چه رادیکال این امر که جریان استالین در تحلیل نهایی ناسیونالیسم روسی را نمایندگی میکرد، مورد تاکید قرار می‌گیرد. اما آنچه که این چه به آن نمی‌پردازد اینست که این ناسیونالیسم یک پدیده ایلنوژیک و یا یک گرایش روئانی صرف نیست. این ناسیونالیسم پرچم بورژوازی و سمبل قدرت مادی بورژوازی در جامعه است. این ناسیونالیسم محتوی اقتصادی معینی دارد و این چیزی جز رساندن اقتصاد ملی روسیه به سطح اقتصاد سرمایه‌داری پیشرفته در اروپای آن زمان نیست. قدرت مادی بورژوازی بسیار فراتر از حضور فیزیکی بورژواها در مسند مدیریت و در مقامات دولت است. بورژوازی منافع و ایده‌های خود را بعنوان آرمانهای کل جامعه شاعنه می‌دهد. افکار بورژوازی به یک نیروی مادی عظیم بدل می‌شود که در ذهنیت و تمایلات «خودبخودی» میلیونها انسان که مستقیما هیچ منافع مشترکی با بورژوازی ندارند به بقاء خود ادامه می‌دهد. کسی که با انقلاب ۱۹۱۷ بورژوازی را از صحنه سیاسی روسیه خط می‌زند مرتکب فاحش‌ترین تنزل‌گرانی و بدترین نوع عدول از درک وسیع و اجتماعی مارکسیسم از مناسبات طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری می‌گردد. انقلاب اکتبر تأثیرات عظیمی به نفع طبقه کارگر بر تناسب قوای موجود در جامعه میان پرولتاریا و بورژوازی بر جای گذاشت، اما نفس این، تقابل طبقاتی را بعنوان محور مبارزه طبقاتی در جامعه از میان نبرد و نمی‌توانست بدون یک دگرگونی عظیم اقتصادی چنین کند. به همین دلیل ما با دیدگاه‌هایی که با پیروزی انقلاب اکتبر و برقراری حکومت کارگران، تبیین دینامیسم حرکت جامعه روسیه را به چیزی جز مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی متکی می‌کنند و به تضادهای پرولتاریا با طبقات فرعی جامعه خیره می‌شوند، دیدگاه‌هایی که سوسیالیسم را نه از جانب کاپیتالیسم بلکه از جانب تولید خرده کالایی و غیره در مخاظره می‌یابند، اختلاف داریم. بنظر ما این نحوه تبیین مسائل جامعه پس از انقلاب از نظر تئوری مارکسیستی نادرست و مکانیکی و از نظر سیاسی خوش‌بواریانه است. ما اهمیت تضادهای موجود میان

پرولتاریا و منافع او با گرایشات سایر اقشار اجتماعی را رد نمی‌کنیم، بلکه بر تلاوم و پیوستگی دینامیسم طبقاتی حرکت جامعه، یعنی تقابل کار و سرمایه و کارگر و سرمایه‌دار، در دوره‌های قبل و بعد از انقلاب وجود این دینامیسم حتی در پس سایر کشمکش‌های اجتماعی تاکید می‌کنیم. با خلغ بد سیاسی و اقتصادی از بورژوازی بزرگ روسیه، راه حل اجتماعی این طبقه خط نمی‌خورد، بلکه محل‌های انسانی مستقیم خود را از دست می‌دهد و بناگیز می‌یابد موقتا محل‌های انسانی و طبقاتی جنیدی پیدا کند. عبارات دیگر، اگر پرولتاریا در فردی اکتبر در پی آلترناتیو سوسیالیستی خود است، در آنسوی معادله آنچه در جریان است به صحنه آمدن نیروهای طبقاتی و اقتدار اجتماعی است که بتوانند (صد البته، تا حدی و حمایت سرمایه بین‌المللی) به مثابه منافع منافع آلترناتیو بورژوا- صنعتی در روسیه عمل کنند. دهقانان، خرده بورژواها، واسطه‌ها، بورکرتاها و غیره در متن این تضاد بنیادی طبقاتی، تنها می‌توانند به مثابه محل‌های انسانی و طبقاتی برای تلاوم و مقاومت آلترناتیو بورژوازی عمل کنند، و نه پرچمداران و نیروهای محرکه آلترناتیوهای نوظهور اقتدار حاشیایی. تنها در این ظرفیت است، یعنی در تبدیل شدن به پایه مادی آلترناتیو بورژوازی، که این اقتدار حاشیایی، اصولا می‌توانند نقش تعیین کننده اجتماعی پیدا کنند و نه در ظرفیت مدافعین منافع قشری خود. نمونه آن‌ها و سلسله مراتب مذهبی در ایران نمونه مشخص و زنده‌ای از این واقعیت است. حرکت این قشر، و اهمیت مادی این قشر، نه در دنبال کردن منافع قشری خود علیه طبقه کارگر، بلکه در برپا نگاهداشتن طبقاتی بورژوازی در ایران است. مبارزه اجتماعی تنها بر مبنای آلترناتیوهای طبقاتی لی شکل می‌گیرد که از امکاناتی و اعتبار تاریخی- سراسری برخوردارند. این جلال در عصر ما جلال سوسیالیسم و سرمایه‌داری است، جلال پرولتاریا و بورژوازی است. کل اقتدار و طبقات اجتماعی باید حول این جلال پایلزه شوند و در تحلیل نهایی جز در رابطه با این جلال اساسی، نقش اجتماعی تعیین کننده‌ی بازی نمی‌کنند.

معنی دیگر این بحث این است که در صورت شکست و یا انحراف پرولتاریا در تحقق آلترناتیو خود، جامعه روسیه جز آلترناتیو بورژوازی راه دیگری برای ادامه حیات اقتصادی خود نمی‌بیند. ما بحث شیوه تولید نوین و یا اقتصاد بینابینی متکی بر اشکال خرده کالایی و غیره را نمی‌بینیم. ما بوروکراسی و غیره را بعنوان طبقات اجتماعی اصلی در یک جامعه نمی‌بینیم. اینها را باید بعنوان اشکال تلاوم جامعه سرمایه‌داری و حاکمیت سرمایه بررسی کرد. روی کاغذ می‌توان هر شیوه تولید نوین و یا هر طبقه حاکم جنیدی را تعریف کرد و واقعات را بر حسب این الگوهای ابداعی در جلوه‌های لازم قرار داد. اما تاریخ بر حسب امکانات

جدل سوسیالیسم و کاپیتالیسم وجود خارجی نداشته است. مدافعان چنین دیدگاه‌هایی نه فقط باید ریشها و اشکال پیدایش چنین شیوه تولید نوینی را توضیح بدهند، نه فقط باید نحوه غلبه آن بر حرکت سوسیالیستی را توضیح بدهند، بلکه باید توضیح بدهند که این آلترناتیو چگونه بر آلترناتیو بورژوازی، بر کاپیتالیسم واقعا موجود، فائق آمده است. چگونه امری که انقلاب پرولتری به آن نائل نشده است، یعنی سرنوختی سرمایه، توسط یک "قشر" اجتماعی و از پهلو و بدون هیچ مقاومتی از جانب بورژوازی عملی شده است!

خلاصه کنیم. تاکید ما بر ضرورت نگرش تاریخی و اجتماعی به انقلاب روسیه، ما را به تاکید این نکته می‌رساند که جلال طبقات اصلی جامعه، پرولتاریا و بورژوازی، و تقابل آلترناتیوهای تاریخی و اجتماعی این دو طبقه، سوسیالیسم و کاپیتالیسم، باید مبنای بررسی سرنوشت انقلاب روسیه باشد. دو طبقه‌ای که درعین تقابل آلترناتیوهای اجتماعی خود، در مرحله معینی متفقا علیه نظام کهنه در روسیه برمی‌خیزند و سپس در طول مراحل معینی، از انقلاب ۱۹۰۵ تا جنگ اول و انقلاب اکتبر، مستقیما در برابر هم قرار می‌گیرند. انحطاط حزب و دولت شوروی، عروج سیاست و عملگردها ناسیونالیستی در حزب و دولت شوروی و در کمینترن و در سیاست خارجی، اموری ابتدا به ساکن نبودند. ناروشتی آلترناتیو سوسیالیستی، خلاصه یک پراتیک اجتماعی سوسیالیستی، تنها می‌تواند به معنای فرجه‌ای برای رشد ناسیونالیسم، یعنی عنصر تعیین کننده آلترناتیو بورژوا- صنعتی در روسیه باشد. اگر اردوی سوسیالیستی از ارانه و پیشبرد آلترناتیو مادی خود برای روسیه ناتوان باشد. آنگاه آلترناتیو واقعا موجود دیگر، ناسیونالیسم و تکامل بورژوا- صنعتی روسیه، میدان را بدست خواهد گرفت، حال نیروی انسانی و فعاله این دیدگاه بورژوازی هر فرد یا هر قشر اجتماعی که می‌خواهد باشد. دوره پس از انقلاب صحنه جلال این دو گرایش قدیم بر سر مسائل جدید و تحت شرایط جدید است. این جلال نهایتا به نفع ناسیونالیسم و راه رشد سرمایه‌داری در روسیه فیصله پیدا کرد. آنچه ما باید نشان بدیم اینست که علل و زمینه‌های شکست پرولتاریا در این جلال چه بود، مسائل گرهی این جلال کلام بود، نیروها و نمایندگان بالفعل این گرایشات کلام بودند و چگونه عمل کردند، چه عوامل مساعد و نامساعدی برای هر یک از این دو خط مشی در روسیه پس از انقلاب وجود داشت، و بالاخره، آلترناتیو پرولتاریای انقلابی برای احتراز از این شکست چه می‌بود و برای ما چه باید باشد. بر مبنای این تصویر و این متولوژی عمومی است که ما سرنوشت انقلاب روسیه، حزب بلشویک، دولت شوروی و غیره را بررسی می‌کنیم.

این متن پیاده شده نوار سخنرانی منصور حکمت در آذرماه ۱۳۶۵ در یک سمینار مرکزی در حزب کمونیست ایران است که برای اولین بار در بولتن مارکسیسم و مساله شوروی شماره ۳، فروردین ۱۳۶۷ به چاپ رسیده است.

از صفحه ۸

نامه های شما

ناصر اصغری کانادا

باید بیشتر آجوب بخوری

«مصطفی جان هرچقدر لصر لکی، باید آجوب بیشتر بخوری ایشان (اشاره به ۱۴۹ و نوشته یک وبلاگ نویس) گفته که به غیر از سندج بقیه جاها ۳ درصد هم رای نمی آوریم.»

اصغر جان گویا حق با شماست و من اشتباه می‌کردم. هم شما و هم خلیل کیوان (به نامه‌ها ۱۵۰ رجوع کنید) حق داشتید. با کمال میل بریتان آجوب می‌خورم.

مهرداد گوشا، ایران

کاه در آخور اسلام

به اسد گلچینی: (سلام دوست عزیز یک خبر. آخرین تلاش منشیون را برای حفظ کبان اسلام شروع کرده اند. نیروی انتظامی اعلام کرده از تولید لباس های مفسد آمیز جلوگیری می‌کنند. در خیابان ایران زمین (در شهرک غرب) دیده که روی دیوار در چند قطعه نوشته شده بود: طبق قانون مجازات اسلامی بدحجاب مساوی ۲ ماه حبس و پرهنگی یا مساوی ۷۴ ضربه شلاق! درست در همین حال که حتی دو اکیب از لارلد و اوپاش ماشین‌ها را کنترل می‌کنند، دختران زیادی همراه و پسر‌ها و با پای برهنه (البته فقط قسمت میچ) در رفت و آمد بودند. حقیقت اینست که هیچ غلطی نمی توانند بکنند. به قول معروف کسی‌ها که در خوششان نمی‌کند.»

ابراهیم هوشنگی، دانمارک

حزب در استان بوشهر!

«مصطفی جان سلام و خسته نباشید ، در نشریه شماره ۱۵۰ مطلی از اسد حکمت است که (گفته بود حزب در برخی استانها دارای نفوذ است) بر خلاف نظرات ایشان تا آنجایی که من خبر دارم در استان بوشهر بیشترین نفوذ را حزب ما دارد. حتی آمدهای عادی رهبران ما را می‌شناسند حتی یک اکثریتی که من می‌شناسم و تظاهرات ۱۸تیر در دانمارک هم آمده بود و تازگی از ایران آمده بود سفری به استان بوشهر داشته و میگفت: در آنجا همه حرف حزب کمونیست کارگری را می‌زند هر چند که من مخالف آنها بودم. مادر ۷۵ ساله خود من که سال پیش آمده بود اکثر رهبران حزب را می‌شناخت و برنامه های تلویزیونی حزب را می‌دید. می‌خواهم اینجا بگویم که حزب در این ملت خیلی جلورفته و خیلی ها آرا دوست دارند چون فکر می‌کنند حرف دلشان را می‌زند.»

اسد حکمت، اصفهان

چقدر طول میکشه؟

«اینجا جو یاس شلیدی حکمفرماست. روز به روز گرانی و فقر و تورم شلیترت می‌شود، در خیابان‌ها نمی‌شود نفس کشید. جامعه هم از خود هیچ اعتراضی نشان نمی‌دهد. نمی‌دونه چقدر طول بکشد. حرکتی نیست که ما بتوانیم آن را سازمان بدیم. خلاصه اسد حکمت هنوز فعال است!»

اسد عزیز شماره قبل مفصل در این مورد صحبت کردیم. همه چیز نشان می‌دهد که جامعه وارد دوره حاد جلال‌های سیاسی خواهد شد. شاید اینجا باید تاکید کنیم که در شرایطی موقتی مثل حالا که جمهوری اسلامی حمله کرده و مردم عقب‌نشسته اند باید مراقب بود که انگشت نام‌نویس و بیشتر جانب احتیاط را بگیریم.

نامه های شما

رفیق اوستا، ایران نگین عاشق شده!

«جناب صابر، سایت روزنه به صرف اینکه من چند انتقاد به حککا داشتم ابتدا لینک منو برداشت بعرض هم برام میل وپروس فرستاد! خجالت آور نیست؟ من از شما میخواهم که این قضیه رو در نشریه توی منعکس کتیب چرا که حککا خیلی ادبی آزادمنشی دارد! اگر منعکس نکتیب جناب صابر باور کتیب که فرقی با جمهوری اسلامی ندارین! میل وپروس رو هم براتون فرورود میکنم به وقت نکتیب جو سازی میکنه یا عاشق شده یا عقده ای است! مرسی».

اوستای عزیز! اولاً نمی دانم از کی تا حالا من پیش تو «جناب صابر» شده ام. اختلاف سیاسی داریم به جای خود، ولی امیدوارم بتوایم مثل قديم بام حرف بزيم. در مورد وپروس تا آنجا که من میدانم این خاصیت وپروس های جدید است که در میل باکس کامپیوتر آورده لاته میکند و از آنجا آپرس های همان کامپیوتر میل میزند و خود را منتشر میکند. وپروس مربوطه میل را در قالب یک آشنا میفرستد تا شناخته نشود و من نوعی بارش کم. من البته اطلاعات تخصصی در این مورد ندارم و دوستان دیگر میتوانند بیشتر توضیح دهند. اما هرکسی که دو سطر راجع به وپروس های جدید خوانند باشد میدانند که اینها خاصیت شان خرداقتاری است!

اما در مورد روزنه، باید دقت کنید که روزنه سایت مدافع حزب است و نه سایت تبلیغات علیه حزب. حزب که موظف نیست انتشار تبلیغات علیه خودش را بعهده بگیرد. هر کسی میخواهد علیه حزب تبلیغ کند خودش موظف است برود نظرش را تبلیغ کند و شرایط آنرا فراهم کند. (مثلاً اینهمه دشمنان ریز و درشتی که داریم، از وزارت اطلاعات، جمهوری اسلامی گرفته، تا دوم خزادی ها، تا سلطنت طلبان، تا «چپ») هایی که دشمنی شان با ما به مراتب بیشتر از فعالیتشان علیه جمهوری اسلامی است!

در عین حال ما صریح ترین سوالات و انتقادات از خودمان را مطرح میکنیم و همانجا هم جوابش را به مخاطب میدهیم. مثل کاری که در این نشریه میکنیم. (و از خود شما چند بار خواست سوالاتتان و نظراتتان را بنویسید تا جواب بدهم و شما گویا مایل بودید بروید در سایت تان بنویسید!) روزنه کارش پاسخ دادن نیست. هزار کار دیگر دارد و کلاً سلیتی است که دارد خط و جهت معینی را تبلیغ میکند. کسی که علیه ما حرف میزند البته حق اش است که بزند اما اینهمه حق ما است که حرف او را در سایتانمان بنویسیم. تشخیص اینهم با مسئول سایت روزنه است. گو اینکه همین روزنه طیف وسیعی از نظرات و دیدگاهها مختلف را منعکس میکند و بارها انتقادات صریح و تنزی از حزب را منتشر کرده است. ولی اینرا هم از سر آزادیخواهی به آن نوعی که شما می پندارید انجام نداده است. بلکه انتشار آن انتقاد را جهت اطلاع و یا برای رواج نظرات و دیدگاههای حزب مفید تشخیص داده و لابد اگر کسی جواب داده آنرا نیز منعکس کرده است.

ما مدافع سر سخت آزادی بی قید و شرط سیاسی هستیم. ما اولین جریان سیاسی در ایران هستیم که در همان پنجاه ای که چپ های پروپولیست و سنتی از حمله حزب الله به روزنامه میزان (مال نهضت آزادی)

جوانان کمونیست ۱۵۲

علی راستین، ایران فرک لین و بلشویکها

«سلام»، سالی پیش آمده میخواستم توی نشریه روش بحث بشه. کوروش (مدرسی) در سمینار تجربه شوروی در انجمن مارکس از این صحبت میکنه که ما بین لنینیسم و بلشویسم تفاوت قائلیم. او از بولتن تجربه شوروی فاکت میاره. اول از همه میخوام این بحث های بولتن را در سایت بگلرید تا ما هم دسترسی داشته باشیم، و اینکه در مورد این تفاوت بحثی داشته باشیم».

علی عزیز از پیشنهادات استقبال میکنیم و سوال شما را برای کوروش مدرسی میفرستیم. امیلوارم او جواب بدهد. امیلوارم فرشاد پویا و امید حلجاشی بحث های منصور حکمت بر سر شوروی را در سایت و همچنین گروه جوانان کمونیست قرار دهند تا بیشتر در دسترس باشد. این هفته هم همانطور که می بینید با دوست دیگری در مورد تجربه شوروی وارد بحث شده ایم. میکوشیم به این بحث ها ادامه دهیم و همچنان از همه خوانندگان دعوت میکنیم در این بحث ها شرکت کنند.

نوید از آلمان ۱۵۰ به جای ۱۵۱

«رفیق مصطفی خسته نشاید. جوانان ۱۵۱ روی صفحات (دورنی) اش هنوز شماره ۱۵۰ را دارد. لطفاً آرا آپدیت کنید».

نوید عزیز ممنون از توجهت. اجازه بده از همین طریق اشتباهان را تصحیح کنیم. چون الان نشریه در سایت های مختلف هست و کلی کار لازم است تا همه را تعویض کنیم. و ضمناً از شما و خوانندگان عذر میخوایم.

خسرو دانشی، ایران «گمونیسم مدرن»

در نوشته ای که برای آدرس های مختلف و از جمله ما فرستاده اند، اعلام کرده اند که «گروه گمونیسم مدرن در حال شکل گیری فکری است» و بعد نقلی بر گمونیسم کارگری نوشته اند ضمن اینکه نوشته شان را با شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی، زنده باد منصور حکمت» ختم کرده اند.

رفیق خسرو عزیز! من فعلاً به محتوای «نقد فلسفی» شما نمی پردازم. همبقتد کلاً نظرم را بگویم که این نقد شما حقیقتاً هیچ مبنای درستی ندارد و در مورد «دیالکتیک طبیعی لنگس و لنین» در اشتباه هستید. چند شماره پیش نامه ای از لنگس را چاپ کردیم که بخواهی نشان میدهند که او تا چه اندازه متد مارکس را نمایندگی میکند. لنین هم شاید در بین همه مارکسیست های تا کنونی بیش از همه متد انقلابی مارکس را در عمل نمایندگی کرده است. کمونیسم کارگری منصور حکمت هم چیزی جز زنده کردن کمونیسم مارکس و لنین در اوضاع امروز و البته شفافیت و صراحت بخشیدن به آن نیست. اما بخشم با شما اینجا چیز دیگری است. دوست عزیز، اگر شما خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستید و برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنید و ضمن انتقاداتی به منصور حکمت ارادت دارید، جای شما در سازمان جوانان کمونیست و حزب کمونیست کارگری ایران است. اختلافاتمان به جای خود و هیچ تخفیفی هم به یکدیگر نمی دهیم. ولی فعالیت مان علیه جمهوری اسلامی و برای جمهوری سوسیالیستی میتواند مبنای فعالیت مشترک قرار گیرد. و این در واقع نقد اصلی من به شما است. گویا «فلسفه» و «نقد» برای شما جایگاهی رفیع تر از عمل انقلابی برای تغییر اوضاع موجود دارد. خود این تماماً علیه مارکس و نگاه او به دنیا قرار دارد.

و آزادی شخصی خود را خواهند گرفت».

جوینار عزیز خسته نباشید. کاش فرصت بود کل مطلب را می آوردم و مفصل تر بحث میکردیم. اما همینقدر باید گفت که وجود زیادی از رفغ تبعیض علیه زنان و بویژه برابری حقوقی زن و مرد حقیقتاً به انقلاب کمونیستی احتیاج ندارد. همین امروز وضع زنان در بسیاری جوامع غرب به مراتب بهتر از مثلاً جایی مثل ایران است. هرچند که با شما موافقم که آزادی و برابری واقعی انسانها و بویژه رفغ کامل نابرابری تاریخی و آزار دهند و بشدت مردسالارانه علیه زنان (که حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری قابل مشاهده است) عملاً تنها از طریق یک انقلاب کمونیستی و نابودی مناسبات مالکیت کنونی (سرمایه داری) شدنی است. اما از آن کلمه «آینده» من کمی نگران هستم. همین امروز داریم سرسختانه برای بسیاری حقوق زنان مبارزه میکنیم. بعلاوه به نظرم در همین ایران امروز چنین انقلابی میتواند در برابر ما ظاهر شود و اتفاقاً زنان برای رهبری خود از شر نابرابری ها آمادگی و پتانسیل بالایی برخوردارند تا به صف انقلابی پیوندند که برای پیروزش باید کمونیستی باشد. این واقعیت که در صحنه سیاست ایران تنها حزب سیاسی که بی هیچ ابهام و تردیدی، بدون کمترین تزلزل پرچم برابری زن و مرد را در دست دارد، حزب کمونیست کارگری است یک اتفاق نیست. رهبری زن نه فقط به معنای حقوقی بلکه به معنای همه جانبه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اش در دستور روز جامعه است.

امید امیدی سوئد عکسی در ماه نمی بینند!

در نامه ای نوشته اند که مدتی است به سوئد آمده و عضو حزب هستند. از شرایط مشقت بار جوانان در ایران نوشته اند و چنین به پایان برده اند: «ولی صابر عزیز، امروز دیگر جوانان و مردم ما هوشیار و کاملاً آگاه هستند. دیگر عکسی را در ماه نمی بینند، دیگر گول این آخوندیها ریا کار را نمی خورند و ترس و وحشتی از شلاق و شکنجه و زنلن ندارند. امروز جوانان ما کاملاً میدانند که دست این ملایان نه تنها برای ملت ایران بلکه برای جهانها هم رو شده. امروز جوانان ما بدنبال آزادی و برابری تمامی مردم هستند و معنای انسان بودن را در زندگی بهتر در خود پیدا کرده اند».

جوینار قادریان (ترکیه؟) انقلاب کمونیستی و زنان

مطلبی نوشته اند در توضیح ریشه خانواده و اینکه چطور تحولاتی را طی کرده و مثلاً در ابتدا شکل خانواده گروهی بوده و خانواده پدرسالار فعلی که متضمن بردگی زن در خانواده و در جامعه است در اصل ناشی از مالکیت خصوصی است. و در پایان نوشته اند: «تنها از طریق نابودی حق مالکیت از طریق انقلاب کمونیستی آیند است که زنان آزادی عمل، آزادی سیاسی، آزادی اقتصادی

تلویزیون انترناسیونال هر شب ساعت ۸ بوقت تهران از کانال جدید پخش میشود

(مشخصات کانال جدید در همین صفحه) برنامه های تلویزیون انترناسیونال در اروپا هم پخش میشود. این برنامه ها از طریق سایت روزنه نیز قابل دسترسی خواهند بود.

میل: wpi_tv@yahoo.com
تلفن ۰۰۴۴ ۷۸۱ ۵۹۰ ۲۲ ۳۷
فکس ۰۰۱ ۵۰۳ ۲۱۲ ۱۷۳۳

طول موج جدید رادیو انترناسیونال

رادیو انترناسیونال هرروز ساعت ۹ شب به وقت تهران روی طول موج ۲۱ متر برابر با ۱۳۸۰۰ کیلو هرتز پخش خواهد شد.

برنامه رادیویی سازمان جوانان کمونیست

شنبه ها ۹:۱۵ تا ۹:۳۰
(این برنامه ها را میتوانید در روی سایت ما نیز گوش کنید)
طول موج جدید رادیو انترناسیونال را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خود برسانید.
Payamgir radio:
+46 8 659 07 55
Tel: +44 771 461 1099
& +46 70 765 63 62
Fax: +44 870 129 68 58
radio7520@yahoo.com
www.radio-international.org

به سازمان جوانان کمونیست کمک مالی کنید

آدرس پستی: Jawanan Postfach 620 515 10795 Berlin Germany

به سازمان جوانان کمونیست پیوندید!

آدرسها و تلفنهای تماس با سازمان جوانان کمونیست

دیر کمیته مرکزی بهرام مدرسی ۰۰۴۹ ۱۷۴ ۹۴۴ ۰۲ ۰۱ bahransjk@yahoo.com
مسئول مالی مریم طاهری ۰۰۴۶ ۷۰۴۸ ۶۸ ۶۴۷ maritaheri@yahoo.se
کمیته خارج کشور جمال کمانگر ۰۰۴۴ ۷۸۱ ۴۷۶ ۵۶۱۹ jkamangar@yahoo.com
امید خدابخشی ۰۰۴۵ ۵۱۵ ۲۹۶ ۲۰ omidmadk@yahoo.com
فواد عبدالمولی ۰۰۴۴ ۷۸۹۰۸۰۹۱۴۲ foadabdullahi@yahoo.com
مشاور دیر ثریا شهابی ۰۰۴۴ ۷۹۴ ۷۴۳ ۰۷۶۳ shahabi_99@yahoo.com